

بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
۵۱۵۷
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۶۶۱۰
۶۵۷۰-ض
خطی - فهرست شده
۵۱۵۷



بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس برون از وهم و قیاس حمد و ثنای خارج

از ادراک حواس سزاوار و شایسته پادشاهی است که خود را

از باطل مباین و مفضول را از فاضل معین نموده و مراتب آن

مراتب مذکوره را نزد اولوا الالباب واضح و مبرهن فرموده

و درود نامحدود بر خاتم انبیاء و سید اصفیا محمد مصطفی

و آل اطهار و اصحاب اخیار او مادام اللیل و النهار اما بعد

چون این بنده فانی محمد طاهر از تالیف رساله موسومه بالفوائد

مناهج الدرایه فراغت حاصل نموده
برحسب اسئله جناب معدن مطلع شرح
طریقت و حقایق و جواب ایشان را
ناگاه رساله جناب سید محمود افندی
بدست شد از جواب ایشان مفصل
ناشد و جواب از آن رساله کرا ...

النوریه در رد رساله لاهوریه که از تالیفات جناب السید محمود

افندی الالوسی است فراغت حاصل نموده شنیدم که جناب

ملا احمد مدرس پاوه عریضه ایفاد و عرضه داشته بحضور

لامع النور امیر الامراء العظام و ظهیر العلماء الکرام

حسام ملک و ملت و صمصام دین و دولت بانی اعلی

عدل و احسان و ماحی آثار ظلم و عدوان اعنی جناب اکرم

افخم محمد حسین خان امیر تومان و والی ولایت کرمانشاهان

و توابع آن ادام الله اظلال معدلته علی مفارق اهل

الاسلام و الایمان و از جناب جلالتمآب استدعا نموده

که منع رفض و سب صحابه رضی الله عنهم و نسبت افک و بهتان

آن از نسب ناصناسب بزوجات طاهرات حرم ام المؤمنین شد ... اهل

از عالیجاه مجدت و رفعت اکتناه
مقرب الحضرة العالیة و المستقر
فی دستگاه اراده العالیه

جوهاه

کنند
کتاب و غیر سوا از نما نباید و این طالب تعریضا

۲ سؤال را از علماء فرقه جعفریه نموده اگر چه بحمد الله ۲ بطهارت

از فقیه بدر او نبریکم نامی خریده و از شئون و مراتب

علمیه سوا کند دین و مباحثه را امر فراهم چیده و لهذا

مرجع هیچ امر مهمی و مطلب مهمی خطا نشده و نشوم و لیکن مطلب را

در نزد احباب شریف جناب آقا حاجی سید حسن سلمه الله

القاء نموده و صورت عریضه مشار الیه و جواب او را

در نزد ایشان دیده مع ذلک لازم دانستم که ملا سالم الله

المحقر مختصر جوابی جناب [illegible] نوشته باشم و اگر

چه این رساله نسبت به رساله رد جناب سید محمود افندی الوسی

لاهوری مختصر است از طول و جدال و تفصیل است و بر حسب قاعده

بعد

بعد از آن رساله جناب حاجی رساله علاوه شود و چونکه

آن رساله بعربی تالیف شده بود عوام از عامه و خاصه

از آن منتفع نمیشدند و این مطلب برای عوام اهم از همه بود

۲ این رساله

لاجرم بنگارش این عریضه و تمامش مبادرت و اقدام

نموده و آنرا از رافع البغض و العداوة فی جواب [illegible]

نامیده و مرتب بر یک مقدمه و سه فصل و خاتمه [illegible]

۲ وصورت عریضه [illegible]
کردانیدم مقدمه در بیان عریضه [illegible]

عبد [illegible] در خدمت خدام [illegible]

و فضل و زهد [illegible] علماء [illegible]

اما [illegible] رضی الله تعالی عنهم [illegible]

و با غیره سؤال [illegible]

و تاخیر امامت عرضی ندارم زیرا که نصب آن امر به ایشان

امامت بر جناب رب العزة جل جلاله نبود بعضی اهل

تشیع بر امامت محمد واجب است پس هر که ایشان را

واجب دانست او را ثانیاً منطوق و مفهوم موافق و مخالف

آیات شریفه رفض صحابه کرام و افتراء اهل حرم

نزد واجب و نه مندوب بلکه حرام است و لیکن از رجعت استهمام

عرض مینمایم که آیا در نزد مجتهد و علمای آنها یک وصف

ائمه اثنا عشریه رضی الله تعالی عنهم در ذات حمیده و صفات

جناب حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم

وجود سعادتش معتبر و مترتب و مقبول است

و با ذات مجتهد نزد علما و پیش نماز بوده اند یا نه

دیگر که

ایشان معتبر و در نزد جناب رب العزة جل شانه مقبول

است اگر میفرمایید جناب محمد بن ... خانه ایشان معتبر

عرض مینمایم اگر نفرمایید جناب حضرت رسالت پناه

وجود سعادتش زاده الله شرفاً معتبر است چرا مردمان

چه از مسلمان و کافر و فاسق و شارب و زانی اگر خود بیش

ما من محمد و پیش نماز ندانسته از قول و فعل بد

محفوظ و معصوم باشند و اما صحابه کرام رضی

الله عنهما در جنب حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله

و صحبه و سلم و در وجود سعادتش مدفونند و در آن

نیست واقفند چرا از قول فحش و سب و فعل بد که

صورت ایشان درست میکنند و آتش میزنند

محفوظ ومعفو عنها شديدا حوائم شافيا وما صنع كان في

مرة ونفر ما يشير وعز الإباء لذا إنه علمه على شان

الأصحاب قوله تعالى سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم

عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب يهدي

من يشاء إلى صراط مستقيم ذلك لأنه علمه النبي صلعم

والمهاجرين والأنصار صلوا للقبلتين بأمر الله تعالى

فهذا يقتضي الى دين الإسلام ومنها قوله تعالى آمن الرسول

بما أنزل إليه من ربه الى على القوم الكافرين ثبت الآية

منه الى المصير صح الآخر لكون السورة مدنية بأن

جميع المهاجرين والأنصار أخلصوا الإيمان بالله

وملائكته وكتبه ورسله غيره نفرق بين أحد من رسله سمعنا

سيغفر من ما يأتي الذي يغفر بعضهم أو بأن يدلهم ومنها

قوله تعالى قد كان لكم آية في فئتين التقتا فئة تقاتل في

سبيل الله وأخرى كافرة يرونهم مثليهم رأي العين والله

يؤيد بنصره من يشاء إن في ذلك لعبرة لأولي الأبصار

نصت الآية على أن البدريين من المهاجرين والأنصار

قاتلوا في سبيل الله وعلى أنهم أيدت بنصر الله تعالى

وعلى أنهم جعلوا الاعتبار الحرر بصيرة ومنها

قوله تعالى فإن حاجوك فقل أسلمت وجهي لله ومن اتبعن دلت

الآية بأن من تبعه مسلم بشهادة من الله ورسوله ومنها

قوله تعالى إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا

النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين ثبتت الآية

فمؤمنو هذه الامة اتبعوا ابراهيم وان الله وليهم وناصرهم
وحافظهم ومنها قوله تعالى ولقد من الله على المؤمنين
اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم اياته
ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي
ضلال مبين اذ وردت الاية ان المهاجرين والانصار
مزعيهم مومنين حين نزول الاية ومنها قوله تعالى
فالذين هاجروا واخرجوا من ديارهم واوذوا في
سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سيئاتهم
ولادخلنهم جنات تجري من تحتها الانهار ثوابا من
عند الله والله عنده حسن الثواب بلغت الاية
صفات المهاجرين والانصار ووجب عليها بتوكيفه ثناء

بعث رسولا من انفسهم يتلوا عليهم
ايات الله ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين تاكيد
لكونهم مومنين صح صح صح

وادخلهم جنات تجري من تحتها الانهار وبينا انها
طريق الجزاء لعملهم الحسن ومنها قوله تعالى لقد رضي الله عن
المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم
فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا ومغانم كثيرة
ياخذونها وكان الله عزيزا حكيما وعدكم الله مغانم كثيرة تاخذونها
فعجل لكم هذه وكف ايدي الناس عنكم ولتكون اية
للمؤمنين ويهديكم صراطا مستقيما انها كانت الايات
افواجا من الذين يطعنون في المهاجرين والانصار
ولا يصدقون بعز الغفار حيث حلف على تحقيق
رضاه عنهم وتسميتهم كلهم مؤمنين زمان البيعة
ومن الايات الواردة في منع وتحريم اذى اهل الله

وعدكم الله مغ

علی براءة ام المؤمنین رضی الله عنها عما نسبوا الیها
ومنها قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه
امهاتهم واولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی كتاب الله
من المؤمنین الا ان تفعلوا الی اولیائكم معروفا كان
ذلك فی الكتاب مسطورا الافك مع خروجه
من الایمان لتكذیب الوحی خارج ایضا من كون ازواجه
امهات لهم ومنها قوله تعالی واعبدوا الله ولا تشركوا
به شیئا وبالوالدین احسانا واحسنوا بالوالدین
احسانا فاتنا امر فی صنع اللئام محمد صلعم الوالد
بنص القرآن والاولی والوالدة عائشة رضی فالاحسان
منهما معهما الواجب بنص القرآن ومنها ان

الذین جاؤا بالافك عصبة منكم لا تحسبوه شرا لكم
بل هو خیر لكم لكل امرء منهم ما اكتسب من الاثم والذی
تولی كبره منهم له عذاب عظیم بهتت عن او ظن سید
المرسلین من الایشك فی ان ما اختلفه الافاكون او اصطنعه
الكذابون من تقولات الافك وآن تأذی به النبی صلعم
واصحابه وصارت مصیبة عظمی لهم ومنها قوله تعالی
ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا
لهم عذاب الیم سواء اشاعوا ام احبوا الاشاعة
ومنها قوله تعالی یا ایها النبی قل لازواجك ان
كنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین
امتعكن واسرحكن سراحا جمیلا ام تحبون منه

لهن التمتع والتسریح الا لفاطمه بنت الضحاک فلم ترد
الله ورسوله والدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات
منکن اجرا عظیما تحققت البشاره بان الازواج
الطاهرات منها لهن اجر عظیم فتحققت ارادتهن
لله وللرسول والدار الآخرة **ومنها** سایر
الآیات الوارده التی لا یسع الکتاب توضیحها والسلام
علی تابع الحق والهدی

الداعی المذنب ساوه

الحیوة الدنیا وزینتها
وان کنتن تردن صح

تمام شد عریضه جناب مدرس که حقیر دیده و در مقام جواب
برآمده **فصل اول** در جواب فقره اولی که عبارت
از وجوب نصب امام باشد میگوییم اولا ای برادر دینی و اسلامی

استدعا میکنیم از شما و خودم که محض رضای خدا و رسول
جناب بغضب و ارتیاب و عنوان انا وجدنا آباءنا علی امة
و نحوها از پیش بصیرت باطن و انسان عین قلب
فرو در دادیم و از حال التحریر موحد و محمدی شویم بعد از آن
بطریق صدق و صفا در صدد دانستن خلیفه و امام
برآییم و بعد از مجاهده صادقه آنچه معلوم شد هر دو
قبول و اطاعت کنیم و از خداوند مستدعی توفیق
و اعانت شما و خودم هستم که ما در عنوان والذین
جاهدوا فینا محسوب فرماید شاید مشمول عنایت
لنهدینهم سبلنا شویم ان شاء الله ثانیا آنکه در ابتدای
عهد میکنیم که از غیر کتب معتبره و صحاح شما استشهادی

مکتابی نکنم شما هم بین خود و خدا عهد کنید که از وی
انصاف بشنوید و معمول دارید فنقول وجوب
امام بر رعیت باطل است چه دلالت عقل و نقل و
برهان حس و شرع و عرف اما عقلا بواسطه آنکه امامت
و ریاست و سلطنت خدا و رسول است که مستقل
بخلیفه میشود و خود شما او را خلیفة الله و خلیفة
الرسول میگوئید مع ذلک خدا و رسول یا عاجز یا جاهل
یا غافل از نصب خلیفه و جانشین بخود میدانید
یا لا الالتزام دیگر اگر خدا و رسول عاجز یا غافل یا جاهل
نباشند با قدرت و علم بلزوم خلیفه چرا خود
تعیین خلیفه نکنند و این امر بزرگ را برعایا و ضعفا که

نصب او بر خدا و رسول لازم مع

امعفه محمد

تکالیف خود حیرانند تفویض کنند و اما نقلاً بعض صریح و نقد
صحیح امام حافظ محمد بن اسمعیل البخاری در کتاب وصایا
در حدیث اول من الکتاب الصحیح المذکور و سایر الصحاح
قال حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن
نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم قال ما حق امرء مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین
الا و وصیته مکتوبة عنده تابعه محمد بن مسلم عن عمرو عن ابن عمر
عن النبی صلی الله علیه و سلم پس چگونه پیغمبر صلعم با این
وصیت را بر امت لازم نمود و خود ترک وصیت نمود اگر بگویند
از لفظ له شیء یوصی فیه مستفاد میشود که باید صاحب مالی
باشد که وصیت بان نماید و حضرت مالی نماند است که وصیت

لازم شود و دیگر آنکه شیء چه مدخلیت بامر خلافت
و امامت دارد تا وصیت بآن لازم شود جواب میگوییم
اولاً لفظ شیء عام است شامل مال و غیر آن میشود
ثانیاً فی الجمله مالی نیز از قبیل اسب و شتر و یعفور و امثال
و اسلحه و لباس کر داشت تا لازم شود وصیت و بعلاوه
شما چرا میگویید وصیت نکرد ثالثاً کدام مال دروغ تر از
حضرت رسالت صلعم اعرف بهم از دین و شریعت و حفظ
امت از گمراهی و ضلالت بود زیرا که از بدو بعثت
تا زمان رحلت چه مالها بسیار از قبیل دولت حضرت
خدیجه و آنچه در غزوات و سرایا حاصل نمود همه را
در راه ترویج دین مبین و اصلاح امور مومنین با آنکه

در تألیف قلوب کفار و مشرکین صرف نمود با آنکه علاوه
بر این نفس شریف لاهوتی و وجود مبارک ملکوتی خود را
هدف سیف و سنان و غرض تیر و سهام کفار قریش
و سایر فرق و ملل و ادیان قرار داده بودند مع ذلک ابرام
عظیم که بیست و سه سال بنحوی که فریقین متفقند با آنکه
بحد ضرورت رسیده زحمتها بسیار و صدمه‌ها کشیدند
و مال را متحمل شده مع ذلک نقد جزئی مالی که محل
اعتنای اهل دنیا است قدری نداشت و قابل وصیت نبود
آیا صاحب عقل بکلام چنین کلمه مینماید و این تنقید صحیح
مرقوم و غیره در اغلب کتب آن در وقتیکه پیغمبر فرمود
ائتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده قال عمر ان النبی

عليه الوجع وعندنا كتاب الله حسبنا الحديث و در جای
دیگر کتاب مذکور است که عمر گفت ان الرجل لیهجر و فی لفظ
وکثر اللغط قال قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع فخرج
ابن عباس یقول ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین
رسول الله صلعم و کتابته و لعل بعد ما لمناسبه نظام
این خبر ذکر شده شما و اهل کسانیکه رئیس ایشان
هذیان و هجر و غلبه مرض برسول صلعم بدهد و اجتهاد
در مقابل نص رسول کند و بگوید فرمایش و کتاب بعمر
نمیخواهیم بواسطه آنکه هجر و هذیان و غلبه مرض او را
داعی بر این فرمایش شده و آن دو شیعه و فرمایش فکر کرده
وکتاب الله ما را کافیست و حال آنکه با قرار شما کتاب الله

از زمان جمع شود و بعد مجتمع شد چنانکه در خاتمه
اشاره بآن میشود و عوام ایشان میشوانند حسب خلیفه
کنند و چیز دیگر آنکه بحکم عقل سلیم و فهم مستقیم باید
رئیس هر قومی اعقل و اعلم و اسخی و اشرف از مرئوسین
باشد تا اطاعت کنند او را و متابعت امر او نمایند
خاصه در امور دینیه که لا یعلم الا من قبل الشارع الحکیم
و الا چگونه عقل قبول میکند که خلیفة الله و خلیفه
الرسول ادون از رعیت باشد و اگر بگویند این خلفا
اولی و اقدم و اعقل و اسخی و اکرم و اشجع و اقوم و اشرف
از سایر موجودین از صحابه بودند میگوئیم بنصوص صحیحه
صحیحه جمیع صحاح و کتب معتبره خود شما علی ابن ابیطالب

سلام الله علیه و کرم الله وجهه در جمیع مراتب رجح
واولویت داشت باقرار شیخین رضهم چنانکه در
صحاح منقولست بطرق عدیده وموارد متعدده
قول لولا علی لهلک عمر که مثل شده وقول ابی بکر ولست
بخیرکم وعلی فیکم وقول قضیة ولا ابا حسن لها که مثل شده
وهکذا در باقی جهات مذکوره چنانکه در کتب صحاح
وغیرها در باب مناقب اهلبیت وصحابه مسطور
وتصریح بمراتب مذکوره مشهور واست بحیث لا یکاد
یخفی علی من اشتم رایحة الانصاف واعرض عن طریق البغی
والاعتساف وبالجمله بهمان دلیل لطف ونحوه از
براهین عقلیه که در علم معقول از حکمت وکلام

اثبات

اثبات احتیاج برسول ومقنن قوانین وشرایع از فروع
واصول شده بهمان ادله ونظایر انها اثبات احتیاج
بخلیفه ووصی رسول که حاوی صفات کمال وجلال
بوده باشد ولهذا شما میگوئید که نصب امام لازم است
بر رعیت از باب وجوب مقدمه ونیز برهمین واثبات
دعوی از این نحو میشود که اقامه حدود واجبست
ولا یتم الا بوجود الامام وما یتوقف علیه الواجب واجب
فنصب الامام واجب والجواب اما در صغری قیاس شما
میگوئیم مردود است بوجوه الاول انکه ما مقدمه
واجبه او واجب بودن نمیدانیم مطلقا اعم از انکه واجب مطلق
یا واجب مشروط باشد اعم از انکه مقدمه سبب یا شرط

۲
وخلیفة الله والرسول باید
منصوب ومنصوص از خدا
ورسول باشد وخلیفه
رعایا منصوب از ایشان
کما اشار الیه بقوله انی جاعل
فی الارض خلیفة وبقوله یا داود
انا جعلناک خلیفة فی الارض
وبقوله یا هرون اخلفنی فی قومی
ولا تتبع الهوی الآیه ونحو ذلک
علاوه بر نصوص وارده در صحاح وغیره
صح صح

یا مقتضی یا مانع باشد چنانکه در علم اصول الفقه
درباب مقدمهٔ واجب بیان اینمطلب مقرر شده است
در بعض رسائل حقیر کشرح المنظومة وغیره پس حاجت بتطویل
کلام در اینمقام نیست الثانی برفرض تسلیم وجوب
مقدمه آنکه من حدود بقول شما مشروط و مقید است
بوجود خلیفه و امام که اقامه حدود نماید واحکام آن
بوجوب مقدمه واجب مشروط نیست علی القول الرجیح
المقدمه وعند القائلین بوجوبه والا لازم میشود
تحصیل نصاب لوجوب الزکوة وتحصیل استطاعت
لوجوب الحج ونصب الخلیفة لاقامة الحدود وحال آنکه احدی
قائل باین نشده زیرا که قول بوجوب مقدمه واجب مشروط

میگوییم [2]

[3] وعلی هذا نصب امام واجب مشروط است صح

مسلم

امعه محمد

مسلم من تکلیف بما لایطاق وتکلیف محال است بواسطه
آنکه از جمله مقدمات واجب مشروط بلوغ وعقل وعلم
وقدرت است بالنسبة بجمیع تکالیف شرعیه از عبادات
ومعاملات وعقود وایقاعات وحدود ودیات واز
جمله اینها حصول نصاب است در برای وجوب زکوة و
استطاعت است نسبت بحج ونحو ذلک وحال آنکه
عقل وشرع وعرف حاکم بر بطلان قول بوجوب اینقسم
مقدمات است وکذلک اقامه حدود پس باید خدا
ورسول نصب خلیفه وامام نماید برای اقامه حدود
نه برای ادعا یا است بر آنکه اگر دعایا اکراه ذلک وشعور مبدا شدند
که عالم را از جاهل وفاضل را از کامل ومصلح را از مفسد تمییز

بلکه بر رسول آن

بدهند حاجت بخلیفه نداشتند و تکالیف خود
عمل میکردند الثالث آنکه اغراض فاسده و هوای نفس
و آراء مختلفه و عیانا بعقل ترجیح بر حکمت بالغه خدا افزود
و عقل کامل حضرت رسالت داشتند که خدا و رسول
حدود و احکام و تکالیف را معطل گذاشتند و اطلاع
نداشتند که نصب خلیفه و مقیم حدود لازم است
رعایا ملتفت و عالم بوجوب و لزوم آن شدند
و بر آراء فاسد و فهم ضعیف کاسد خود بتعیین خلیفه
و امام نمودند با آنکه خدا و رسول میدانستند لزوم
نصب آنرا ولی عاجز بودند و الحاصل تفصیل این فقره
نیز در بعض رسائل خود مانند مناهج و جواب ابن الوسی

وعلم

و علم اصول و غیرها حسب المناسبة بیان نموده‌ام لهذا
در این مختصر باشاره اکتفا نمودم الرابع آنکه بر فرض وجوب
مقدمه خدا و رسول بتعیین نموده آنند خلیفه را دیگر
چه حاجت برحمت بنده و شما و سایر رعایا اما
خداوند در آیات بسیار منها انما ولیکم الله آیه
اگر بگویند ولی بمعنی دوست و محب است در این
آیه و نظایر آن و کل در واقعه غدیر که فرموده من کنت
مولاه جواب میگوئیم بحمد الله شما عالم بقواعد فصاحت
و بلاغت و مقتضیات احوال میباشید و بالقطع خدا
و رسول نیز عالم بقواعد علم معانی و بیان میباشند
و مطابقه کلام را با مقتضای حال شرط میدانند و گویا

مقتضيات احوال ايشان مطلع باشند فعلى هذا كلمهٔ
حصر ولفظ انما در اين مقام با ارادهٔ معنى دوست
چه مناسبت دارد زيرا كه همه مؤمنين بنص صريح كلام
الله تعالى اخوت ومحبت با يكديگر داشتند لقوله تعالى
انما المؤمنون اخوة وقوله تعالى يحبونهم كحب الله والذين
آمنوا اشد حبا لله وقوله تعالى رحماء بينهم وقوله تعالى
اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين وبالجملة تحابب
ودوستى اصحاب با يكديگر بحد ضرورت وبداهت
رسيده است پس اختصاص او در اثبات ديگرى
يحبهم ويحبونه فرموده واثبات محبت از طرفين نموده است
ودر اين آيه با حصر اثبات ولايت از طرف خدا ورسول

والذين يؤتون الزكوة وهم راكعون كه باجماع فريقين
در حق حضرت امير المؤمنين على عليه السلام وكرم الله
وجهه تفسير شده نسبت بمخاطبين فرموده واز طرف مومنين
اثبات ولايت نسبت بخدا ورسول وضمير كرد نا فرمود
وساكت است پس بايد ولى در آيه بمعنى آقا واولى بتصرف
ونحوهما باشد وغاية انسياق الآية وقانون البلاغة
والحكمة ومؤيد اين مطلب آنكه در واقعه غدير از جمله
قرائن خطبه حضرت خطاب باصحاب فرموده مكررا
وموكدا ومشددا بعبارات عديده يكى از آنها
اينست كه بر منبر فرمايد ايها الناس الست اولى بكم
من انفسكم قالوا بلى فقال من كنت مولاه فعلى مولاه وايضا

تصریح در بعض فقرات ادعیه بر علمآء شما دیده ام کرده
بانه بمعنی دویت وبخوان بتفسیر نموده آند العجب من
المدعین للعلم والعرفان بل العلمآء المشار الیهم
بالبنان کیف احتجبوا بغشاوة التعصب عن ادراك
الحق مع ظهوره فی وسط السمآء لاهل العیان وانفاعم
فی دایرة نصف نهار الایمان وثانیا در کبری قیاس
شما میگوئیم مشروط است بکلیه بودن وحسب القاعده
درما نحن فیه کلیه مقدمه باید باشد ظاهرا
وواجب اعنی ذی المقدمه ضمنا وعموما عقلیا
اما از جهت مقدمه در ترکه گفته میشود کلما توقف
علیه الواجب فهو واجب واما ذی المقدمه در ترکه الواجب

معرف است بالف ولام ودر ما نحن فیه چون لام عهد باقسامها
مناسب نیست وجنس واستغراق مجازی نیز مطلوب
نیست وما نحن فیه مناسب ندارد پس باید موصوله
باشد یا استغراق حقیقی مانند هر دو لام المؤمن والکافر
اذ یقصد الثبوت فی اشتقاقه مفید عموم است وایهما
کان باطل واستغراق وعموم مخالف با واقع اما نسبت
مقدمه بواسطه آنکه همه مقدمات واجب واجب نیست
عند القائلین بوجوب المقدمه بلکه وجوب منحصر است
بمقدمه سببی واما از طرف ذی المقدمه در ترکه گفتیم
بوجوب مقدمه میگوئیم مقدمه واجب مطلق واجب است
مشروط پس نه هر مقدمه واجب ونه هر واجبی مقدماتش واجب

که موصوله است اذا کان اشتقاقها لقصد الحدوث
واز تعریف واستغراق است اذا کان لقصد
الثبوت وکذا لفظ الواجب لو کان لقصد الحدوث

فالكلية من الطرفين ممنوعه و بر فرض اغماض از جميع ما ذكر
و تسليم مقدمتين قياس و حصول نتيجه مطلوبه از استدلال
در ما نحن فيه بلكه در جميع ابواب اصول الفقه در ترتب
انسداد باب علم و اثبات حجيت مظنه است در زمان
فتح باب علم و وجود حضرت رسالت و بر فرض تنزل از آنهم
و تسليم جريان القاعده و تعميم الازمنه عقل حكم
ميكند كه با بودن حضرت امير المؤمنين علی عليه السلام
و كرم الله وجهه كه بقول خلفاء راشدين و اقرار
صريح ايشان و ما و شما و بعضوريت نبويه بنص صريح
خداوند رحمن اوشده در آيه مباهله كه نفس حضرت
رسالت است بقوله تعالى و انفسنا و انفسكم و اثبات ولايت حضرت

درباست

درباست او فرموده بقوله تعالى انما وليكم الله الاية و آيه تطهير
در سوره احزاب و تمام هل اتى بتصديق صاحبان صحاح
و مفسرين مانند زمخشري در كشاف و بيضاوى و غيرهما
در تفاسير خود در حق او و حرم مطهره و دو فرزند نازل شده
و كذلك با قرار ائمه و صاحبان صحاح كالبخاري و مسلم
والترمذي و غيرهم كه پيغمبر در غزوه خيبر در حق او فرمود
الراية غدا رجلا يحبه الله و رسوله و يحب الله و رسوله
يفتح الله على يديه فرموده و در غزوه احد بعد از فرار جميع
اصحاب و فرار ايشان و استقامت و ثبات حضرت امير
و ابو دجانه انصارى و نصيبه جراحت و جلادت و جهاد كه
حضرت امير چه شد تا آنكه بحضرت رسالت عرض كردن

هذه لهی المواساة حضرت سید بجبرئیل فرمود علی منی وانا
منه بعد جبرئیل عرض کرد وانا منکما یا رسول الله بعد جبرئیل
بین زمین واسمان فریاد کرد لا فتی الا علی ولا سیف
الا ذو الفقار وکذلک در غزوه احزاب در وقت رفتن
حضرت امیر برای مبارزت عمرو عبد ود فرمود صلعم
ذهب الایمان کله الی الکفر وبعد از قتل او فرمود
ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین
والحاصل اگر بخواهم تمام مناقب آنحضرت را بتصدیق
صاحبان صحاح وائمه عرض کنم طول در جواب ابن الکوسج
خواهد کشید لکن مع
پیش از این نقل روایات یاد کرسند وتعین محل آن
از کتاب وجلد بلکه اوراق هر کتاب متعرض شده ام

فارجع الیه ان کنت من الطالبین وکذلک قول ابی بکر رض
اقیلونی لست بخیرکم وعلی فیکم وقول اقضیة ولا ابا حسن لها
که مثل شده ونحوهما اگر اراده فرموده بتصدیق قول الصحابه
وغیرها وکذلک قول عمر در باب رجم زانیه حامله وغیرها
که از انرا فرمود لولا علی لهلک عمر وغیر فرموده در واقعه زانیه
دیگر چنانکه احمد بن حنبل رضی الله عنه در فضایل
ودر مسند خود نقل کرده قال فیهما حدثنا عفان حدثنا
عطاء بن السائب عن ابن ظبیان ان عمر رضی الله عنه اتی بامرئة
قد زنت فامر برجمها فذهبوا لیرجموها فرآهم علی
کرم الله وجهه فی الطریق فقال ما شان هذه المرأة
فاخبروه فخلی سبیلها ثم جاء الی عمر فقال لم رددتها

فقال انها معتوهة آل فلان وقد قال رسول الله صلعم رفع
القلم عن ثلاث النائم حتى يستيقظ والصبي حتى يحتلم
والمجنون حتى يفيق فقال عمر لولا علي لهلك عمر بعضي
احمد باسناد مذکوره در کتاب خود روایت کرده است
که آورده آمد زانیه را نزد عمر پس امر برجم وسنگسار او نمود
پس فرمود مامورین بردند او را بجهت رجم در بین
بحضرت امیر المومنین بر خوردند حضرت او را از ایشان
از چنگ ایشان پس تشریف آوردند نزد عمر و گفت
چرا رها نکردی او را و مانع رجمش شدی فرمود این
کنیز دیوانه از فلان طایفه است و پیغمبر فرموده است
که قلم تکالیف و حدود از سر طایفه برداشته شد

اول خواب

اول خواب تا بیدار شود دویم طفل تا محتلم شود سیم
دیوانه تا عاقل شود پس عمر گفت اگر نبود علی عمر هلاک شده بود
ونیز همین فقره را در باب دیگر فرمود که آوردند او را در نزد
عمر و آن زن در عده عقد شده بود برای مرد دیگر پس عمر امر
بتفریق ایشان بینهما نمود و مهر او را در بیت المال قرار داد
پس بحضرت امیر خبر دادند فرمود بر زوج است مهر او زن
بعد دیگر تصرف در فرج او نموده و تفریق بینهما نمی شود
تا انقضاء عده پس امر دیگری از خواستگاری آن زن است
پس عمر گفت لولا علی لهلک عمر و هکذا در خبر دیگر
شش ماهه وضع حملش شد امر برجم نمود حضرت منع نمود
و استشهاد بدو آیه و حمله و فصاله ثلثون شهرا و آیه

والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین و از جمع
این معلوم میشود اقل مدت حمل شش ماه بودن زیرا که
دو سال مدت رضاع و او سی ماه مدت حمل و فصال
چون وضع نماید شش ماه میماند پس عمر گفت و هکذا لولا علی لهلک عمر
در موارد دیگر که ذکرش موجب تطویل کتاب است و نیز
در واقعه دو مرد دیگر که دینار ودیعه نزد زنی
نهادند و با او شرط کردند که با حضور هر دو وجه را
تسلیم کند پس از چندی احدهما آمد و مدعی شد
که رفیقم مرده است و امانت را گرفت بعد دیگری
آمد و مطالبه نمود و تکذیب آن زن و رفیق خود کرد
پس مرافعه نزد عمر رفتند عمر مطالبه بینه نمود

آن زن چه گفت خود مدعی علیها اقرار مینماید از رد بیکی
نمود از زن تصدیق نمود عمر گفت تو ضامنی و باید وجه را
ادا نمائی پس زن عمر را بخدا سوگند داد که ارجاع امر بعلی
ابن ابیطالب نماید پس عمر محول نمود امر را بآنحضرت
امیر پس ضعیفه حکایت واقعه را بطریق صدق نقل
کرد پس آنحضرت با آن مرد فرمود مگر تو شرط نکرده که
هر دو امانت را آمده عرض کرد بلی پس فرمود مال تو نزد
ما میباشد و من ضامنم برو رفیق خود را حسب الشرط
حاضر کن و مال خود را بگیر پس آن مرد ساکت شد و قطع
دعوی کرد چون این خبر بعمر رسید گفت خداوند مرا فی
نگذارد بعد از علی بن ابیطالب و بالجمله نظایر این غنایات

ووقایع از ابی بکر و عمر زیاده از حد شماره و احصا بیدا شد
و تمامش در کتب صحاح و سایر کتب معتبره شما باسناد
معتبره صحاح مذکور است با انصاف و عقل و شرع
و عرف دلالت و حکم بر نصب مفضول بر فاضل و تقدیم
مرجوح بر راجح و اطاعت عالم از جاهل سیما فی الحاصل
استدلال بایں قیاس و شکل اول شما که مقصودی
حاصل نشده و اما استدلال شما بعقل و اجماع بر تعیین
خلفاء نیز مردود است بوجوهی اول قولکم که مشهور
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لا تجتمع امتی
علی الخطاء و ایضا اجتماع امتی رحمة و ایضا هم ید علی من سواهم
یعنی بدترین ادناهم و ایضا اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم

اهتدیتم

اهتدیتم و نحو ذلک من الاخبار مردود است بچند وجه
وجه اول آنکه این اخبار اخبار احاد و مفید ظن است و در
مثل این وقایع تواتر اخبار لفظا و معنی لازم است بحکم
عقل و عادت و عرف و شرع وجه ثانی آنکه مفاد اخبار شما
عام است و بعض انها در موارد خاصه معتبر وارد شده است
پس بچه استدلال لا صلاحیت ندارد وجه ثالث آنکه باقرار
شما در خلافت ابی بکر اجماع حاصل نشده و خلافت عمر
و عثمان بوصیت و شوری واقع شده اما اول چنانکه
در بخاری در مجلد هشتم در کتاب اعتصام و در کتاب
محاربین از اهل کفر و رده در باب رجم زانی و زانیه
معضله در کتاب ... از ابن عباس روایت کرده که گفت ابن عباس

من تعلیم میکردم جماعتی را از مهاجرین که بعضی از ایشان
عبد الرحمن عوف بود پس در وقتیکه من در منی در منزل
عبد الرحمن نزد عمر بودیم در سفر حج او ناگاه دو گرد
عبد الرحمن بمن و گفت کاش میدیدی مردی را اگر
امروز امد نزد امیر المؤمنین می گفت یا امیر آیا داری در حق
فلان و تنبیه میکنی او را اگر میگوید اگر مرد عمر بیعت
میکنم با فلان پس قسم بخدا نبود بیعت ابی بکر مگر ام
اتفاقی و انجام گرفت و صورت تمام پذیرفت پس غضب
امد عمر گفت امشب بمنبر میروم و منبر میایم مردم را که
میخواهند خود را نصب نمایند عبد الرحمن گفت
یا امیر المؤمنین مکن اینکار را در اینجا زیرا اگر موسم حج است و هم

قسم مردم مجتمع اند و منبر ترا که نفهمند مطلب شما را
و اسباب فساد شود مهلت ده تا مراجعت بمدینه کنی
دار هجرت و بلد اقامه سنت است پس خلاصه و
خاص مجلس تو اصحاب رسول الله از مهاجرین
و انصار که میفهمند و حفظ میکنند کلام تو را
پس گفت عمر قسم بخدا اول وقوف و قیام من در
مدینه این مطلب را بیان میکنم گفت ابن عباس پس
از رجوع بمدینه عمر بر منبر رفت و خطبه خواند پس گفت
بدرستیکه خداوند فرستاد محمد صلعم را بر خلق و فرستاد
کتاب را بر او پس بود از جمله ایاتی که بر او نازل شده آیه رجم
پس از ان گفت مغرور نشود مردی دیگر در مقام حرامت

ویکویند بعضی ابی بکر را تعصب بود و اتفاق شد صورت
اتمام و اکمال حاصل کرد و انجام پذیرفت و چنین
امور اعتباری ندارد باز هم میتوانند واقع شود آگاه باشید
ای مردم که این مطلب با نظر تو است که میگویید و امر
خلافت همین قسم بوده است و مبنی بر قاعده
و اساس و مقدمه از خدا و رسول و عقل نبوده است
بلکه اتفاقی افتاد و امر صورت گرفت و نزدیک بود
فتنه و فساد بزرگ شود که هرگز اصلاح پذیر نباشد
ولکن خداوند مردم را حفظ کرد از شر آن پس هر که
مغرور نشود و خیال نکند که برای دیگری نیز ممکن است
چنین اتفاق بیفتد و چنین سلطنت و ریاست بر جمیعی

حاصل

حاصل نماید زیرا که نیست در میان شما مردی مثل ابی بکر
پیر مرد بزرگوار با عقل و کیاست و فهم و فراست و جامع بودن
اسباب ریاست پس هر که بعد از این بیعت کند با دیگری
بدون مشورت از مسلمانان نرسد او و اینکه هر دو کشته شوند
پس از فراغت از این موعظه و نصیحت و بیانات کافیه
و فرمایشات وافیه شافیه که نقل معنی و مضمون از آنها است
معروض داشتم شروع نمود بنقل اصل واقعه سقیفه
و بملاحظه بعض نکات و دقایق لفظیه و معنویه سلک کردم
که عین الفاظ و عبارات خود ابن خطاب و همچنانکه جناب
امام حافظ محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم و ترمذی
و غیرهم با دنی تفاوت بعینه نقل نموده اند معروض داریم

کر از احتمال کذب وبهتان دور ود را افاده مقصود
خالی از نقص وقصور باشد ولهذا میگویم که فرمود وانه
قد کان من خبرنا حین توفی الله نبیه ص ان الانصار خالفونا
واجتمعوا باسرهم فی سقیفة بنی ساعدة وخالف عنا علی
ابن ابیطالب ع والزبیر بن العوام ومن معهما من بنی
هاشم وسلمان وابوذر ومقداد وعمار ونحوهم من
الاصحاب واجتمع المهاجرون الی ابی بکر فقلت لابی بکر
انطلق بنا الی اخواننا هولاء من الانصار فانطلقنا
نریدهم فلما دنونا منهم لقینا منهم رجلان صالحان
فذکرا ما تمالا علیه القوم فقالا این تریدون یا معشر
المهاجرین فقلنا نرید اخواننا هولاء من الانصار فقالا لا

لا باس علیکم ان لا تقربوهم اقضوا امرکم فقلت والله لناتینهم
فانطلقنا حتی اتیناهم فی سقیفة بنی ساعدة فاذا رجل
مزمل بین اظهرهم فقلت من هذا قالوا هذا سعد بن عبادة
فقلت ما له قالوا یوعك فلما جلسنا قلیلا تشهد
خطیبهم فاثنی علی الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن
انصار الله وکتیبة الاسلام وانتم معشر المهاجرین رهط
منا وقد دفت دافة من قومکم فاذا هم یریدون ان
یختزلونا من اصلنا وان یحضنونا من الامر فلما سکت
اردت ان اتکلم وکنت قد زورت مقالة اعجبتنی فی
زورتها ارید ان اقدمها بین یدی ابی بکر وکنت اداری
منه بعض الحد فلما اردت ان اتکلم قال ابو بکر علی

رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر فكان هو احلم
مني واوقر والله ما ترك كلمة اعجبتني في تزويري الا قال
في بديهته مثلها او افضل منها حتى سكت فقال
ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل ولم يعرف هذا الامر
الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد
رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم
فاخذ بيدي وبيد ابي عبيدة الجراح وهو جالس بيننا
فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فيضرب عنقي
لا يقربني من ذلك اثم احب الي من ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر
اللهم الا ان تسول لي نفسي عند الموت شيئا لا اجده
الان فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها

المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش فكثر اللغط وارتفعت
الاصوات حتى فرقت من الاختلاف فقلت ابسط يدك
يا ابا بكر فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون
ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة فقال قائل
منهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله سعد بن عبادة
قال عمر وانا والله ما وجدنا فيما حضرنا من امر اقوى من مبايعة
ابي بكر خشينا ان فارقناهم ولم تكن بيعة ان يبايعوا رجلا
منهم بعدنا فاما ان نبايعهم على ما لا نرضى واما نخالفهم
فيكون فساد فمن بايع رجلا من المسلمين على غير مشورة
من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذي بايعه تغرة ان يقتلا
تمام شد فرمايشات عمر بعين عبارت اگر در چند موضع

از صحیح بخاری مذکور است و باندک تفرقی بعض عبارات
در مواضع از صحیح مسلم و ترمذی و جمع بین صحیحین و سایر
کتب معتبره شما مسطور است و همین واقعه بهمین تفصیل
با اندک تفرقی در صحاح و اصول ما نیز ذکر شده و لیکن چون
شما شیعه را دروغگو و مفتری میدانید از کتب شیعه
و صحاح خود نقل نکرده و نمیکنم حالا ای برادر اولا
از شما مسئلت میکنم که شما با اینکه البته دیده اید
این روایت او نقل این واقعه را در کتب مذکوره یا نه ثانیا
رجوع نمایید بصحاح مذکوره و سایر کتب و مقابله
کنید این عبارات معروضه را با آنچه در صحاح است اگر
اختلافی داشت خوب صحبت و مباحثه بنده با شما قطع

امعجد

و اگر مطابق بود و حال آنکه مطابق است زیرا که حال تحریر
زیاده از پنجاه کتاب معتبر شما نزد حقیر موجود است و داعی بی
بهتان و کذب که حب دنیا و ریاست و شهرت و تعصب
و تظاهر از اغراض نفسیه و دنیویه است بحمد الله در بنده نبوده
و نیست و لهذا قریب بیست سال است که در دار النبوه مقیم
و با هیچ حاکم و بزرگی مراوده و آشنائی نداشته و نداریم و در
زاویه گمنامی و کنج عزلت و کنج قناعت آرمیده و دامن
از صحبت و گفتگوی غیر علمی فراهم چیده و از رسوم و مناصب
و فنون و مراتب علمیه بتدریس و مباحثات علمیه
اکتفا نموده و باندک رزقی که از ممر حلال میشود قناعت
کرده ام ❁ ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم ❁ با پادشه بگوی

کرد و محمد مقصد است و لهذا ابو بکر و عمر محض خوف

از نبی و علی در مقام تصدیع و حسادت برآمده ام

و بنا علی ذلک میگوییم که آنچه بنده بقواعد علوم معانی

و بیان و بدیع و منطق و اصول بدلالت تضمن و مطابقه

و التزام و بمقتضای منطوق و مفهوم ازین خبر و اثر فهمیده ام

دلالت بر خلاف دعوی و نقض مدعای شما دارد بوجوهی

الاول آنکه بفرمایش [?] عمر صریحا این واقعه یعنی بیعة ابی بکر

بدون مشورت و بر خلاف اجماع امت واقع شده

و لهذا تهدید میفرماید که بعد ازین کسی بدون مشورت

از مسلمین بیعت کرده نشود و با کسی بیعت نکند مبادا

که هر دو کشته شوند و در این واقعه نیز اگر حفظ خدای تعالی نبود

فساد

فساد و قتال واقع میشد لکن خدا حفظ کرد که مردم را از شر آن [?] معلوم

میشود که این واقعه بدون مشورت و بر خلاف قاعده

عقلیه بود و اما فقد اجماع و اینهم بفرموده زهری [?] که مذکور شد

تمام انصار و تمام بنی هاشم و جمعی دیگر از مهاجرین که با علی

ابن ابیطالب و زبیر بن العوام بودند مخالفت نمودند

اینقدر از مطلب بدلالت مطابقه و از منطوق فرمایش

ایشان مستفاد میشد **الثانی** آنکه بدلالت التزام

و مفهوم عبارات مستفاد میشود که ایشان غصب و تکفیر

حضرت رسالت قیام و اقدام نمودند بمهمی [?] است راضی

نبودند که دیگری بر ایشان امر عظیم و خطب جسیم اقدام

نماید و لهذا تعریضا میفرماید که علی ابن ابیطالب و زبیر

ومن معهما تخلف از بیعت نمودند و مشغول غسل و کفن و
دفن پیغمبر شدند زیرا که بنا انعقاد بیعت و امداد از سقیفه
بنی ساعده و بر منبر رفتن و بیعت بعضی که در سقیفه نبودند
و در مسجد با خانهای خود طوعا ام کرها همه حاضر این
نشیمن حضرت فارغ نشده بودند و ایضا معلوم و ثابت
میشود که وفات حضرت برای آنجماعت از اسباب ورود
حزن نبود زیرا که از اینفقرات مذکوره آن حضرت با آنکه فرموده
ذکری از وفات او با آنکه ما امت او بودیم و او بیت المال
متحمل زحمات و ضربهای جانی و مالی در باره ما شده پس بعد از ۲ نفرموده اند صح
ختم عمل خلافت و تعیین خلیفه حصول مقاصد جناب
خلیفه نمایند برویم با مر غسل و کفن و دفن آنحضرت مشغول شویم ۳ لازم بود که نفر باشند با صحابه صح

و تلبیه اهل بیتش نمائیم در سقیفه بنی ساعده مشغول کشمکش
بقیه نشغل و عمل شوند و ایضا مستفاد میشود تضمنا
و التزاما و مفهوما بلکه منطوقا ایضا که این امر رضا نیست
نبی بوده فضلا از عدم شوری و عقد اجماع با آنکه نص صریح
نبی است و ابو عبیده الجراح بوده نه غیر ایشان از مهاجرین و
انصار را ما منطوق نص صریح خودش با آنکه انصار ببلاغ
خلافت را بخود را شنیده بتفصیلیکه در گرفتن خطبه
خواندن و اظهار مطلب نمودن بعد از گفتگوی ابو بکر
گفتن منا امیر و منکم امیر و ایضا تصریح بخوف خود از فساد
و شورش انصار و مهاجر صریح است بر عدم رضای نبی
و اینهم است نزد عقلا و اگر بر رضای نبی بود تعجیل چرا

بعد یکه تازه پیغمبر خود را بکذارند بعضی کروه پس کهن
و برویند بعقب کار خود بر سر آنکه اگر کسی برضا امت بعد
چرا باید سبب قتل بعضی کسان و بعضی کرده شده است
او باشد و ایضا اگر خلافت بر آن قسم حق در خدا و آن هم
در باشد ولو باین تفصیل که حضرت خلیفه ثانی نقل کرده
پس هر کس و هر وقت با استعانت و هم راهی و در موافقت جمعی
چنین دستکاه و اسباب فراهم کند باید مرتکب اعظم
عباد الله هم توان شده باشد نه مستحق قتل و سیاست مکر آنکه
جماعت مهاجرین و انصار این امر مخصوص داشته باشند
با آنکه عبارت و رضا خدا و رضا خدا و رسول مفوض
نباشد و محض هوا نفس و تغلب باشد این خلافت

وهرکس

و هر کس نه برد و تدبیر و تزویر و انجام اسباب لشکر و عسکر
باشد و بتواند غلبه بر دیگران بکند او خلیفه برحق شود
و البته این داعیه و صحبت و نابستن در هر بدی هست و مانع
با خوف از خدا و رسول با خلق که محل اعتبار نبوده از قرآن ۲
نص پیرو فرمایش خلیفه ثانی بلکه تمدید ارشاد خلقی نبوده
والحاصل خیلی عجب است که علما و عقلا هم و فقهاء مانند
شما و نظایر شما چرا رفع غشاوه و حجاب تعصب از ابصار
بصیرت و چشم باطن خود نمیکنند و با عقل سلیم اندیشه
امور نمی نمایند تا امر الله و اوضح و اشکار ببینید
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها
آنکه از منطوق و مفهوم این خبر معلوم میشود که بهم رسید

اما خوف از خدا و رسول ۲

اینواقعه را ابوبکر و عمر و ابو عبیده قبل از وفات حضرت
نموده بودند و جماعت انصار در برای خود بنای امیر را داشتند
و لهذا از طرفین حب دنیا بنی مخرک و دا شد که در وفات
پیغمبر را اعتنا و اعتنائی نکردند بلکه خدا را نیز ملاحظه
نکنند و در فکر کار دنیا باشند چنانکه بصریح
نموده‌اند که ابوبکر فرموده رضیت لکم احد هذین الرجلین
فبایعوا ایهما شئتم و ایشان که قصد انبساط بدل لیاقت
ذکر اسم دیگری در اینواقعه نفرموده‌اند لکن نفهمیده
تر اینهم مأثر عمر را ملتفت شده باشید که میفرماید فلم
اکره مما قال غیرها کان والله ان اقدم فیضرب عنقی وانّ قصه
مشار الیه قول ابوبکر که میفرماید الحق من قریش مراد

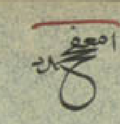
مطلق قریش بود با بنی هاشم و اینها کان ابوبکر و عمر بالاجماع
از طایفه تیم و عدی بودند و بالفرض در نسب قریش مرجح
بودن ایشان و ابو عبیده اقرب از بنی هاشم و بنی امیه
نبوده‌اند و بر فرض بودن ایشان اقرب از علی و عباس
و اولاد عباس و زبیر و نحو هم نبودند و بالجمله اگر نخواهم
در مقام انصاف و تحقیق امر بایشم همین خبر صحیح منقول از اهل
صحاح شما از برای اولو الالباب و ذوی الابصار کافیست بلکه
هر فقره از فقرات همین نقل صحیح صریح است در بیان مراد
لمن هداه الله الی سبیل الرشاد و حال آنکه اگر شما
زیاده از هزار خبر و اثر اوضح و اقوی و ادل از این اثر هست کند
هر یک کفایت در وای العقول بالانصاف از آنچه بگفته معنی ان

غیران باشد ولکن در این مختصر همین یک خبر اکتفا
نمودم و بعضی دلایل اوله این خبر در جواب رساله مولوی
سید محمود افندی الوسی نقل نموده ام و با انتهای تحقق اجماع
و عدم رضایت تمامی انصار و تمامی بنی هاشم و تمام
و اغلب عالم و کبار صحابه از مهاجرین و اسامه بن زید و تمامی
جیش اسامه که با امر حضرت رسول صلعم مامور بجهاد شده
بودند بلکه سوای سه نفر مذکور یکی موافقت ننموده و در
نموده معلوم و محقق شد از صریح منطوق این خبر هر که
منکر ابطال انکار نباشد پس اثبات با اجماع باطل شد
و لو سلم که باید بطریق اثبات خلافت با اجماع باشد
و همین دلیل ابطال خلافت حضرت امیر المومنین

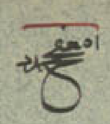
بوصیت

میفرمایند پس چرا در خلافت عمر متمسک بوصیت
ابی بکر میشوند و خلافت عمر را با اجماع اثبات نمیکنند
و اگر بوصیت است چرا خلافت عثمان را بشوری مقید شش
نفر با صحبت عبد الرحمن بن عوف ثابت مینمایند اگر — وامضای مع
انصاف باشد و تعصب نباشد وجدانا اثبات علی الامه
کبیر نشود و سد راه نشود حق واضح و آشکار است
لسنة الله تبدیلا و لا لامر الله تحویلا و تعطیل احکام
برادر با انصاف و ای عالم خالی از جور و اعتساف شما
بعقل و انصاف خود رجوع نمایید و خود جواب خود را
بگویید در صحیفه مکتوب خود فرموده اید که نصب امام
بر عقب است این خبر صحیح را که بخاری و مسلم و

صاحبان صحاح وغیرهم شنیده اید وخود در کتب خود
دیده اید در اثبات ابی بکر وخلافت دو خلیفه بعد خلاف صح
که بحد ضرورت رسیده وبابین الفریقین بنحوی که عرض
کردم که امام بلا ارسال خلیفه وا بیچاره رعیت خبر نداد
نصب کردند بر فرض صحت واصل مطلب وبعد که
اثبات و نصب امام بر رعیت باشد البته کی وکجا
رعیت راضی بودند باقرار خود حضرت عمر که میفرمایند
کانت فلتة فتمت وای میفرماید وقی الله الناس
شرها وایضا میفرماید فکثر اللغط وارتفعت الاصوات
حتی فرقت من الاختلاف الی آخر مقصود شما از نصب
امام اینست نظر است که اقرار مکلف کافی در وجوب شماست



واگر بعد از آن را میگوئید حتی خلفای بنی امیه وبنی
عباس خود شما امامت وخلافت را زیاده از سی سال
نمیدانید بعد از سی سال را سلطنت میدانید وآن
اوایل بعد صلح معویه با حضرت امام حسن است که وقت
ورعیت نصب امام نمودند از این تفاصیل که گذشت شما
طایفه شیعه را اهل بدعت وضلالت میدانید
وحال آنکه این طایفه اثبات امامت وخلافت را که
محل نزاع واختلاف است با قواعد متقنه محکمه عقلیه که آن
حکمت وسایر علوم عقلیه که در جمیع اعصار وامصار
جاری بشود وبا اخبار صحاح وروایات معتبره متفق علیها
بین الفریقین ثابت مینماید اما شما که اثبات امارت



عقلیه حکمیه زیرا که امامت خلافت خداوند و رسول است
و بهمان ادله که وجود پیغمبر لازم است در میان خلق بجهة
نظم معاد و معاش عباد و اگر امام اعلم و افضل و اعدل
و منصوب و منصوص از خدا و رسول نباشد جهة
اعتنا و اعتماد شان او میتواند بود و حال آنکه
بر فرض قول شما نیز واقع نشده با اقرار همه که علی اعلم و افضل
شما است از خلفا میرسانند مقصود من شخص شما است
دیگر آنکه بحمد الله شما عالم بوده اید که با اینکه [illegible]
میکنند حکمی میکنند که همه علی تسلیم [illegible]
یحبون الثناء و یقولون فی حقهم ما لا یرضون به و اما
نصوص اما نص خداوند منها انما ولیکم الله الآیة

ومنها



و منها دو ایه [illegible] بوده و منها یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک الایة و منها آیة تطهیر و منها سورة هل اتی
و منها و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و خود
اذا اینکه باجماع و اجتماع فریقین در حق حضرت علی
ابن ابیطالب خصوصا و در حق او و عیال و دو فرزندش
وارد است و اما نص رسول منها انت منی بمنزلة هارون
من موسی و منها من کنت مولاه فعلی مولاه و منها قوله
فی غزوة الحدیبیة خطاب بقریش [illegible] عن مخالفة امر الله
او لیبعثن علیکم من یضرب رقابکم بالسیف الذی امتحن
الله قلوبهم للتقوی قال بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و من
او آنکه یا رسول الله قال منهم خاصف النعل و قد کان

اعطی رسول الله نعله علیاً ع یخصفه ومنها کذلک قال
لوفد ثقیف لتسلمن او لابعثن الیکم رجلاً منی او قال
مثل نفسی فلیضربن اعناقکم ولیسبین ذراریکم
ولیاخذن اموالکم قال عمر والله ما اشتهیت الامارة
الا یومئذ فجعلت انصب صدری لها رجاء ان یقول
هذا فالتفت الی علی فاخذ بیده ثم قال هو
هذا هو هذا مرتین ومنها ایضاً عن عبد الله بن احمد بن حنبل
باسناده عن ابی سعید الخدری قال کنا جلوساً فی المسجد
فخرج علینا رسول الله ص وعلی فی بیت فاطمة فانقطع شسع
نعل رسول الله فاعطاها علیاً یصلحها ثم جاء فقام
علینا فقال ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت

علی تنزیله فقال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال لا قال عمر انا
هو یا رسول الله فقال لا ولکنه خاصف النعل فی المسجد
وحدث انه نشد علیاً بالرحبة فاتاه رجل فقال یا امیر المؤمنین
هل کان من حدیث النعل قال وقد بلغک قال نعم قال
اللهم انک تعلم انه مما کان محلی رسول الله ص علی ما
فی البخاری علی المنافق والغزوات وفی غیره من الصحاح
کر اشاره بچند فقره قبل ازین شد باری از صحاح مرات
واخبار مذکوره در صحاح وکتب معتبره رسالة الکتاب
مبسوط خواهد شد والله العظیم جمیع انچه منسوب به رجال انکه
از مرادیان نوشته ام همه از کتب معتبره شما است و بکتاب
بالکه یک کلمه از کتب شیعه نقل نکرده و مطلب نزاع بحثیم

خود در کتب معروضه دیده و نوشته ام که معاد شیعه
بیچاره بدون تحقیق و سندی نسبت داده باشید واغرا
تخطئه و بی اعتنائی نوائش نزد شما باشد و در جواب رسید
محمود افندی که پیش از این نصوص نقل از کتاب و جلد و جزو
و ورق و تمام اسناد را متعرض شده ام و در رساله
مناهج الذواید در باب امامت پیش از این در رساله تفصیل
داده ام اگر بخواهید رجوع بانها نمائید بلکه از شما خواهش
میکنم که از روی انصاف و بدون غرض طلبا لمرضات الله رجوع
بصحاح و کتب معتبره از اهل سنت و جماعت نمائید
تا مفاد والذین جاهدوا فینا مصداق لنهدینهم سبلنا
شود بعد من ازراه اخلاص غایبانه زحمت بشما میدهم عرض

و در بیان مطالب راجعه بانتقام بهمین قدر اکتفا نمود
محض اعلام و تذکر شما باشاره اختصار شد بامید توفیق واصل
ان شاء الله برجوع و مطالعه و تتبع شما ان شاء الله معلوم خواهد
شد وفقنا الله و ایاکم لمرضاته و جعل مستقبل امری
و امرکم خیرا من ماضیه و اما اینکه در رساله خود و فقره
ثانیه از اینکه از کلمات امامیه و استشهاد ایشان
با آیات و اخبار و عقل مرقوم نموده بیان هر باب جواب و
از تعرض بانکه وجه شما با ایراد و اشاره بانیکه الفاظ نال
ان یقول در طی بیان سابقه و آتیه معلوم شده و بدون
لهذا عنوان و بیان مخصوص لازم نداریم و تطویل بلا طائل
و تفصیل بتحصیل احتیاج معتذر نیست پس رجوع

بانچه اهم است اولی واقدم است فنقول ازرساله

شما این بود که منطوق ومفهوم موافق ومخالف ایات

شریفه در رفض وسب اصحاب کرام موافق اهل حرمین وحب

ونص مفید وسب انها حرام است چون این فقره مشتمل بود

مطلب بود لهذا جواب را منقسم بر دو اصل نموده

تا جواب بر این بر وفق قواعد علمیه داده شود

فی بیان معنی الصحابة وتعیین اعیانهم واشخاصهم ومن یصدق

علیه هذا الاسم لغة وشرعا وما یجوز فی حقهم وما یمتنع

علیهم ولهذا این اصل نیز منقسم بر دو فصل نمود

در بیان معنی اصحاب لغة وشرعا وعرفا

بدان ای برادر که لفظ اصحاب وصحابه وصحب لغةً

علی الاصح هر سه جمع صاحب است اگر چه در لفظ جمع بودن بعض لغویین

وعلمای عربیه خلاف کرده اند وکیفما کان صاحب در لغه

مطلق رفیق ومصاحب وهمراه وهم صحبت با شخص است اگر

در عرف متشرعان نیز بر صحبت سید المرسلین صادقست اگر [illegible]

در صحبت انحضرت بوده اند با ایمان با انحضرت لا مطلقا

تا اینجا فرق بین عامه وخاصه نیست در بقای بر ایمان

وثابت ومستقیم بودن بر دین قویم وصراط مستقیم مانند تا زمان

وفات حضرت یا زمان وفات خودشان یا ارتداد در زمان حضرت

یا بعد از وفات حضرت دو وجه است که محل اختلاف ونزاع

نزاع وخلاف باشد که عامه ایشان را داخل میدانند

وخاصه خارج میدانند ودو وجه است که عقلا وشرعا در استحقاق

خبر از شیعه باشد دیگر آنکه بعضی از عقلا و علما فرق مختلفین
از عامه نیز قائل باین قول میباشند و بنا بر قول این جماعت
ایشان در عنوان اصحاب و لو بعد از آن در ارتیاب
بعضی قائلند باینکه همه ایشان عدولند و لو با ارتکاب
گناه کبیره باشند و بعضی قائل بتفصیل و قائلین
بتفصیل نیز چند فرقه شده اند چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج
البلاغه در خطبه نقل کرده است و او میگوید قول بعدالت صحابه
مطلقا باطل است و عضدی در شرح مختصر الاصول ابن حاجب
میگوید اکثر مردم برآنند که همه صحابه عدولند و فرقه بر آنند که
بعضی اصحاب و غیر اصحاب در امت حضرت رسول یکسانند
و بعضی عدول و غیر عدولند و ایشان باقی میشوند پس

محتاج بجرح و تعدیل نیستند و بعضی گفته اند که صحابه و غیر ایشان
یکسانند تا زمان ظهور فتنه یعنی ما بین حضرت امیر المؤمنین
علی ع و معاویه و معتزله قائلند که اصحاب عدولند مگر
کسانیکه معلوم شده باشد مقاتله او با علی بن ابیطالب
و نیز اگر او مردود است الخ کلام عضدی در نقل تفصیل
مذاهب بعد شروع میکند در ترجیح قول بعدالت
جمیع و الحاصل در صدق لفظ اصحاب و عدالت ایشان
آنچه بنظر حقیر رسیده است از مذاهب مشهوره بین خاصه
و عامه و شیعه و سنی این بود که ذکر شد و ترجیح احد الاقوال
برای عقلا و صاحبان انصاف واضح است و مستغنی از توضیح
در بیان آنچه در حق ایشان جایز و غیر جایز است

اولاً باید دانست آنکه افضلیت او معلوم شد که شیعه میگویند

صحابی در لفظ اصحاب عقلاً و شرعاً بر اشخاصی میشود که

صحبت حضرت نموده و ایمان بحضرت او ورده و باقی

مانده اند بر این نهج قویم و صراط مستقیم و دلیل ایشان

گذشت از براهین عقلیه و نقل صحیح و نصوص صریح علما

و بزرگان را جله و اعاظم اهل سنت و جماعت از صحاح حسان

صحاح و غیرهم و در تفاسیر و غیرها میباشد که از جمله

تصریحاً و تلویحاً در حق جمع کثیر و جم غفیر از صحابه نقل کرده اند

اما از جمله وعید او لا در حق آنانکه در واقعه احد و خیبر فرار

کردند و در حق خطاب ایشان فرموده یا ایها الذین امنوا

اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ

دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله

و ماواه جهنم و بئس المصیر و در واقعه حنین علاوه بر فرار یقولون لئن

رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل الآیات بالکلیتها

سوره منافقین از اصحاب حضرت در واقعه تبوک در سوره

توبه میفرماید در حق متخلفین از اصحاب یا ایها الذین امنوا

اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله الی قوله یعذبکم عذابا

الیما و یستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا و الله علی کل شیء

قدیر و ایضا در همان سوره میفرماید لو کان عرضا قریبا

و سفرا لاتبعوک الی قوله و الله یعلم انهم لکاذبون و بالجمله

آیات در ذم و تفسیق و تکفیر متخلفین و منافقین از اصحاب

حضرت در این سوره و غیر این سوره زیاده از حد حصر و احصا مستوفی شد

چنانکه بر مطلع و متتبع پوشیده نیست و همچنین از
احاطه و تغییر اهل سنت در مقام انکار نزول این
آیات اشخاص نیست و چگونه میتوان منکر شد و حال
آنکه اغلب آیات مصدّر بخطابات شفاهیه از قبیل
یا ایها الذین آمنوا و نحو آنست و همچنین فرار شیخین
در غزوه خیبر که بعد از آن فرمودند اشاره بفرار ایشان و مبالغه
در مدح علی بن ابیطالب فرمود حضرت رسالت فرمودند
لاعطین الرایة غدا الحدیث که از جمله فقراتش کرار غیر فرار
اشاره باینکه آنحضرت مثل شیخین نیست که فرار کند
و این فقره بخوبی واضح شده است که ابن ابی الحدید در قصیده
فتح خیبر که گفته در ذم شیخین · و ما انس لا انس اللذین تقدّما

وفرّهما والفرّ قد علما حوب ‌‌ وللراية العظمى وقد ذهبا بها
ملابس ذلّ فوقها وجلابيب ‌‌ يشلّهما من آل موسى
طويل النجاد السيف اجيد يعبوب ‌‌ يمجّ منونا سيفه وسنانه
ويلهب نارا غمده والانابيب ‌‌ احضرهما ام حضر اخرج خاضب
اذان هما ام ناعم الخد مخضوب ‌‌ عذرتكما ان الحمام لمبغض
وان بقاء النفس للنفس مطلوب ‌‌ ليكره طعم الموت والموت طالب
فكيف يلذ الموت والموت مطلوب ‌‌ بعد در مقام مدح حضرت امیر
رجوع باید تا آخر قصیده و اما از روایات تصریح بخوف
و کفر و ارتداد بعضی صحابه در زمان خودش و بعد از
خودش در روایات بسیار است که صاحبان صحاح و غیر ایشان
از اجله و اعاظم علما در کتب خود متعرض شده اند و مبین



حقیر بعض از ان اخبار را ذکر کرده ازین باب تا انکه عبرت گیرند معشر
از اهل فضل منکم وفیه الکفایة لاولی الابصار ولمن سمع
فلیتبع لاتباع الآثار فنقول بخصوص واما انچه روایت
عدیده است لهذا در سه فصل بیان مینمائیم فصل اول
در صحیح بخاری در مجلد هفتم در کتاب رقاق ودر باب
حوض در تفسیر قول خدا تعالی انا اعطیناک الکوثر
از عبد الله از حضرت رسول ص روایت کرده است که
فرموده انحضرت من فرط و پیشرو شمایم بر حوض و هر اینه
میاورند در کنار حوض نزد من مردانی را از شما هر اینه
از ان حایل میشوند بین من و ایشان پس میگویم
ای پروردگار من اصحاب من میباشند خطاب برسد

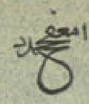
نمیدانی چه احداث کردند و چه بدعت گذاشتند بعد
از تو و متابعت کرده عبد الله در این خبر عاصم از ابی وایل
و انس و حصین از ابی وایل از حذیفه از حضرت رسول ص مثل
او و ابن عمر از حضرت رسول ص همچنین و کذلک از ابن
مالک از حضرت مثل اینها و کذلک از سهل بن سعد
از حضرت و لکن ابو سعید از حضرت در این خبر روایت
زیاد کرده است این فقره را که پس از این میگویم سحقا سحقا
لمن غیر بعدی یعنی پامال شکن و سوده شکن باد آنکسیکه
تغییر داد دین را بعد از من و از سعید بن مسیب روایت شده
در دنبال همین اخبار از بخاری که خبر داده است از حضرت که
فرمود رسول خدا ص وارد میشود بر من روز قیامت طایفه

از اصحاب من پس دور کرده میشوند از حوض پس
میگویم ای پروردگار اینها اصحاب منند خطاب
میرسد که تو نمیدانی آنچه را احداث کردند بعد از تو
اینها مرتد شدند و برگشتند بر عقب و پشت و بطریق
قهقری بکفر اصلی او خود برگشتند و گفت شعبه
که او گفت ابوهریره باین طریق روایت کرده است و لکن
این بار از ابوهریره کرده است که او گفت فرمود پیغمبر صلعم
که در آنجا ایستاده من ناگاه میآورند جماعتی را
تا هنگامیکه میشناسم ایشانرا بیرون میآید مردی و حائل
میشود میان من و ایشان پس میگوید این جماعت بشتابید
من میگویم بسوی کجا میگوید بجانب آتش قسم بخدا

میگویم چه کرده‌اند میگوید مرتد شدند بطریق قهقری
بکفر اصلی او خود برگشتند پس نمی‌بینم که خلاص شود از اینها
مگر مانند گوسفند مهملی که از میان گله گوسفند بیرون
رود با فراوانی و نظایر این روایات در خصوص اینها
و مانند آن بهمین الفاظ و معانی زیاده از پنجاه و
صد روایت در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و سایر کتب
فرق با این عبارت صحاح و غیرها مانند فرق بین روایات
از بخاری بجهت کمی اشتباه در تتبع نقل شد و اگر خواهد
بعد از ملاحظه و دیدن این روایات در بخاری رجوع
بصحاح و کتب دیگر نماید تا یقین بصدق و عرض
داعی و عدم تعصب حقیر برشما واضح شود بعد

وخدا با آنچه بر شما معلوم شد از این روایات و آنچه
پیش گذشت و بعد میاید عمل کنید   در مجلد
هشتم در کتاب توبه مرتدین نا قبول کردن و نکردن توبه
ایشان در باب قتل خوارج و ملحدین بعد از قول خدا تعالی
وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم
ما یتقون بود عبد الله عمر گفت که این طایفه اشرار خلق
خدا میدانست و گفت که ایشان آیات نازله در حق کفار را
در حق مومنان قرار داده اند یعنی تحریف کلام خدا داده اند
و در عنوان آیه شریفه والذین یحرفون الکلم عن مواضعه
تا آخر آیه داخل شده بودند و نیز روایت کرده است
خود از ابی سلمه و عطا که ایشان سوال نمودند از ابی

سعید



سعید خدری و گفتند آیا شنیدی رسول خدا را که میفرمود
در حق حروریه بیرون میاید در این امت قومی و نفرمود از
این امت که شما حقیر میدانید نماز خود را با نماز ایشان
میخوانند قرآن را و تجاوز نمیکند حلق ایشان را و فرمود
حنجره و گلوی ایشان را میگریزند و فرار میکنند از دین مانند
گذشتن تیر از کمان الحدیث و نیز روایت کرده است بسیر بن
عمرو از سهل بن حنیف که گفتم با او که آیا شنیدی رسول
خدا را که بگوید در حق خوارج چیزی را گفت بلی شنیدم
او را و اشاره فرمود با دست مبارک بجانب عراق و فرمود
زود است که خارج شود از این طرف و جانب که عراق باشد
قومی که میخوانند قرآن را و تجاوز نمیکند ترقوه و گلوی

که روی ایشان را و بیرون میروند و فرار میکنند از من باشند

بتر از کمان و نیز همین روایت را با اندک تفاوت لفظ از ابی

عقیله از حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ع و کرم الله

وجهه روایت کرده الا آنکه در آخر این حدیث حضرت امیرالمؤمنین

زیاده کرده است حضرت لفظ ایما ثقفتموهم فاقتلوهم

فان فی قتلهم اجرا لمن قتلهم یوم القیمة و نیز ابوسعید خدری

این روایت را نقل کرده است بطریقیکه بعد در اکمال آن اشاره

بان میشود و بالجمله این مطلب نیز در مواضع عدیده

این صحیح و سایر صحاح بطرق مختلفه نقل شده و حقیر اختصار

اقتصار باین قدر نموده ام محض اعلام اطلاع پس هرکه

خواهد رجوع نماید بمظان ذکرش از ابواب صحیح و این محل

حتی

واین باب که معین نموده ام با غیر آن در میان بعض

اخبار وارده در باب اصحاب فتنه و داخلین در فتنه وارد

بکفر ایشان نص صریح در مجلد هشتم از بخاری در کتاب

دیات در تفسیر آیه من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا

روایت کرده است خبر داد ابو الولید گفت خبر داد

ما را شعبه گفت خبر داد ما را واقد بن عبدالله از پدر او

ابن عمر از حضرت رسول ص که خطاب باصحاب کرده میفرمایند

برنگردید بعد از من بکفر که بزنید بعض شما گردن بعضی را

و نیز روایت کرده است بسندهای خود از جریر که گفت

پیغمبر ص در حجة الوداع بعد از امر مردم بسکوت برنگردید

بعد از من بکفر که بزنید بعض شما گردن بعضی را و نیز روایت

کرده است از ابوبکر و ابن عباس از حضرت و آدمین قبل

اخبار در این کتاب و جلد و باب و غیرها بسیار و اکتفا

بار این قدر بجهة تنبیه و تذکر و شکر اولی الافئدة و العقول

و الابصار است والسلم علی من اتبع الهدی

مخفی نماناد که آنچه از خدا و رسول او نقل شد در مقام

ذم و تفسیق و تکفیر صحابه بالاشتهار در حق کسانیست که

مصادیق لفظ صحابه و مخاطب بخطاب مؤمنون بودند

لوجوه الاول اینکه در آیات بخطاب شفاهی یا ایها

الذین آمنوا مخاطب شدند و هکذا من القرآن که

تصریح بایشان شده از برای اهل بصیرت و اما

در اخبار فصل اول در باب حوض لفظ اصحابی و امتی

در حق ایشان

در حق ایشان میفرماید و مسلم است که آنچه و آنکه در

زمان حضرت رسالت بنموده لفظ اصحاب در حق اینها

صادق نموده و نیست پس مراد کسانیست که در

زمان حضرت را نموده اند و احداثیکه احداث نمودند

بنحویکه مسلم در رجوع قهقری بکفر باشد باید از شما

پرسید که امر زکی تا شد یا امر کوچک و علی ای التقادیر

بنده میدانم ولی نمیگویم زیراکه خواهید گفت فهمید

خصم محبت نیست برای خصم اگرچه بنده هر دو قسم بخود

بر انصاف و عدم تعصب بنا بر شما انصاف بدهید

وخود را از عذاب خدا و مخالف حضرت رسول ص

خلاص کنید و اما الحارث فضلا فی سیر مسلما

وبعد خوارج از اصحاب بوده است و در این خصوص روزبهان
حضرت نموده بدلیل آنکه بخاری روایت نموده ابوسعید
خدری نقل کرده با این طریق که گفت در بین زمانیکه
پیغمبر قسمت مینمود مالی را ناگاه ذی الخویصره تمیمی
آمد و عرض کرد یا رسول الله عدالت کن حضرت فرمودند
وای بر تو کیست که عدالت کند اگر من عدالت نکنم
پس عمر عرض کرد اذن بدهید تا گردن او را بزنم فرمود
واگذار او را بدرستیکه برای او اصحابی است که حقیر شمارید
نماز خود را در جنب نماز ایشان و روزه خود را در جنب روزه
ایشان فرار میکنند از دین مانند تیر از کمان تا آنکه
میفرمود نشانه ایشان اینست که در میان ایشان مردی

که یکی از دو دست او با اینکه فرمود مانند یکی از دو پستان
او مانند پستان زنانست یا اینکه فرمود مانند پاره
گوشتی است که حرکت می‌آید از آن مانند پستان زنان
بعد فرمود خروج میکنند این طایفه بر بهترین طایفه از خلق
و مردمان پس گفت ابوسعید شهادت میدهم که شنیدم
از پیغمبر این حدیث را و شهادت میدهم که علی کشت
ایشان را و من با او بودم که آوردند آن مرد را بهمان نشان
و علامت که پیغمبر فرموده گفت ابوسعید پس این آیه در بعضی
و منهم من یلمزک فی الصدقات در حق این طایفه نازل شد
حال ای برادر تامل فرما و بعین انصاف نظر فرما در سخن
ابوسعید تا بدانی که اجماعست کلاً او بعضاً از صحابه در زمان

حضرت بوده‌اند و نیز از این حدیث و بعض احادیث
منقوله در باب اهل فتنه معلوم میشود که هر کس
با حضرت امیر المؤمنین مقاتله و نزاع کرد بر باطل
بوده و حضرت و اصحابش خیر فرق من الناس بوده
و فرمایش حضرت که فرموده است لا ترجعوا بعدی
کفارا الخ در حق طرف مقابل علی ع است اما
دلالت این حدیث که معلوم شد بنص حضرت
و شهادت ابو سعید و نقل بخاری خود و کذا
سایر اصحاب صحاح و اما دلالت احادیث وارده
در باب اهل فتنه یکی حدیث متفق علیه جمیع
محدثین و صاحبان صحاح و غیرهم از عالم عامه

امعمحرد

در باب عمار یاسر که فرموده است تقتلک فئة الباغیة
و باجماع فرق کشنده او لشکر معاویه بوده‌اند و دیگر
حدیث صحیح منقوله در صحیح بخاری و غیره در کتاب
فتنه باسانید خود روایت کرده است از حسن بصری
و او از ابو بکره او گفت هر آینه بتحقیق که خدا نفع داد
مرا از نفع نمودن در روز جمل بکلمه که شنیدم از پیغمبر ص
در زمانیکه عجم و فارسیان پادشاه کرده‌اند
بر خود زنی را فرمودند رستگار نمیشوند قومی که
اختیار خود و ریاست خود را بزنی واگذارند ولعل
ان شاء الله در اصل ثانی بیش از این توضیح و بیان
این مطلب بشود باعانت خدا و حسن توفیق و مشیت او

وعلی من یفهم المرام السّلام

آنچه در این آیات و اخبار در ذم اصحاب رسول خدا
و رسول شهید شامل معویه و غیر او از اصحاب
فتنه بود و در حق معویه خصوصا روایاتی که
وارد است و محض توضیح بعض اینها را لازم آمد
که نقل کنم لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من
حیّ عن بینة و بالله استعین و هو الموفق والمعین
فاقول از تفسیر ثعلبی در تفسیر قول خدا تعالی
ثم انکم یوم القیمة تختصمون با سند او نقل کرده
که پیغمبر ما را روایت کرده است خلف ابن خلیفه
از ابی هاشم از ابی سعید خدری که گفت بودیم ما که

میگفتیم

میگفتیم پروردگار ما یکی و پیغمبر ما یکی
و دین یکی پس این خصومه چیست چون روز
صفین شد و حمله کرد بعض ما بر بعضی گفتیم
اینست مدلول آیه شریفه و از صحیح بخاری در مجلد
چهارم در اوایل صفحه سیزدهم از چاپ [?] که در
یکجز و از آن در باب اینکه ذمه مسلمین و جوا
ایشان یکیست پیغمبر ما به خبر داد ما را احمد گفت
خبر داد ما را وکیع از اعمش از ابرهیم تیمی از پدر
خود گفت خطاب کرد علی ع ما را پس گفت نیست
نزد ما کتابی که تلاوت کنیم مگر کتاب خدا
و آنچه در این صحیفه میباشد گفت در این صحیفه

احکام جراحات و سن شتر از و اینکه مدینه حرم است
از بکیر تا فلان مکان پس هرکه در آن مسافت
احداث فتنه و حادثه نماید یا پناه دهد محدثی
و مفسدی را پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و مردم
جمیعا و قبول نکند از او صرفی و عدلی را و کسیکه
دوستی بدارد و متابعت کند غیر موالی و آقایان
خود را پس بر او باد مثل آنکه ذکر شد یعنی لعنت
خدا و ملائکه الخ و اینکه ذمه مسلمین یکیست پس
هرکه خجل کند مسلمی را و سبب حقارت او شود پس
بر او باد مثل آنچه گفتیم از لعنت وغیره و در صحیح
مسلم در مجلد ششم بقدر دو سه جزو از اول گذشته

باسانید

باسانید خود از اعمش از ابراهیم تیمی از پدر خود گفت
خطاب کرد علی ما را پس گفت کسیکه گمان کند که
نزد ما چیزی غیر از کتاب خدا و این صحیفه هست و دید
صحیفه را آویخته بغلاف شمشیر خود پس گفت در این
صحیفه است اسنان شتر و بعض احکام جراحات و اینکه
فرمود پیغمبر مدینه حرم است تا آخر حدیث نحو بخاری
الا آنکه در این کتاب بجای من تولی غیر موالیه من
ادعی الی غیر ابیه او انتمی الی غیر موالیه یعنی
کسیکه نسبت دهد خود را بغیر موالی خود و در فقره
من ادعی الی غیر ابیه احتمال ثانی مبرو در توضیح
نباشد بقدر امضا مقام خواهد شد و بر در صحیح

مسلم در مجلد سیم روایتی در باب مکه معظمه
و حرم بودن از روایت از ابن عباس نقل کرده است
که فرمود رسول خدا در روز فتح مکه که این بلد را
خداوند حرم خود قرار داد از روزی که آسمانها را
خلق کرد پس آن محترم است باحترام خدا و تا روز
قیامت نباید بکنند کسی از آن شجر خاری و نباید
برماند و بترساند کسی صیدی را و نباید بردارند
از آن سنگی یا چیزی بگیرد و این عرض کرد عباس عموی
حضرت یا رسول الله مگر اذخر بواسطه آنکه اهل مکه
اذخر را برای خانهها و قبور خود میکنند و میبرند
پس آنحضرت فرمود الا الاذخر و بخواهش عم خود

رخصت

رخصت فرموده بر اهل مکه و اموات ایشان تا بکنند
اذخر و از جمع بین صحیحین حمیدی نقل کرده باسناد
خود از یزید بن شریک بن طارق تیمی که دیدم علی را
بر منبر خطبه میخواند پس شنیدم او را که فرمود نه قسم بخدا
که نیست نزد ما کتابی که بخوانیم مگر کتاب خدا و آنچه
در این صحیفه است پس گشود آن را دیدم در آن بعض
احکام جراحات و اسنان شتران تا آخر حدیث مرفوع
مگر اینکه بجای من تولی غیر موالیه اینعبارت است
والی قوما بغیر اذن موالیه و در روایت دیگر من ادعی
الی غیر ابیه او انتمی الی غیر موالیه و اینقدر از فرق
سهل است و در جمع بین الصحیحین حمیدی در حدیث چهل و هشتم

در حدیث هجدهم از مسند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از متفق علیه

از افراد مسلم در صحیح از مسند ابی هریره باسناد خود تا

اعمش از ابی صالح از ابی هریره از رسول خدا صلعم روایت

کرده است که فرموده مدینه حرم است تا آخر حدیث و نیز

در حدیث سفیان بهمین نحو از بابک فرقی و در روایت شیبان

از اعمش که ذکر شد و نیز حمیدی از صحیح مسلم نقل نموده بدیگر

از حدیث ابی یعقوب بن عبد الرحمن قاری از ابن سهیل

از پدرش از ابی هریره از رسول خدا صلعم و بالجمله این حدیث

در اغلب صحاح و کتب معتبره شما بطرق عدیده باتفاق

فی الجمله روایت شده است و مجال شاهد از همه بعد از

این معلوم خواهد شد و در مجالس تتمه در اثنای جزو ثانی

از آن باسناد خود روایت کرده از وهب بن عقبه از خالد

ابن عبد الله از عمرو بن ابی نضیره از ابی سعید خدری

که او گفت گفت رسول خدا صلعم اگر بیعت کرده شد از برای

دو خلیفه پس بکشید دوم را از دو خلیفه و نیز روایت

کرده است باسناد خود از زهیر بن حرب و اسحق بن ابراهیم

که گفت اسحق خبر داد ما را و گفت زهیر حدیث کرد ما را

جریر از اعمش از زید بن وهب از عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه

که گفت داخل شدم مسجد را پس ناگاه دیدم عبد الله

بن عمرو بن عاص نشسته در پناه دیوار کعبه و مردم

در اطراف او جمعیت نموده پس من نزد او آمدم و در نزد او نشستم

پس گفت عبد الله بودیم با رسول خدا صلعم در سفری

و رسیدیم بمنزلی و خیام بر پا نمودیم و در خیام خود قرار

گرفتیم ناگاه منادی رسول خدا صلعم ندا در داد الصلوة
جامعه پس جمع شدیم نزد رسول خدا صلعم پس فرمود هیچ
پیغمبری قبل از من نبوده مگر آنکه بر او واجب بود
دلالت کند امت خود را بچیزی که صلاح و خیر ایشان را
در آن داند وضع کند و بترساند ایشان را از آنچه شر
ایشان را داند و بتحقیق قرار داده شده است خیر و خوبی
این امت در اول ایشان که گذاشته است زمان خوب عافیت
و زود باشد که برسد آخر ایشان را بلاها و امور دیگر که انکار
کند از او و بیاید فتنه که اسیر و بنده خود بگیرد بعضی ما
فتنه که بگوید مؤمن این است هلاک من پس از فتنه زایل
شود و بیاید فتنه بعد از آن که بگوید مؤمن این همه و فتنه

هلاکم

هلاکم قبل است پس هر که بخواهد از آتش نجات یابد و داخل
بهشت شود خوش است که بمیرد در حالیکه ایمان بخدا
و قیامت داشته باشد و هر آینه خواهد آمد بسوی مردم
آنچیز که دوست داشته آمدن آن را باو و هر که بیعت کند با امامی
و دست بدست او داده و ثمره قلب که اعتقاد است باو عطا
کرد باید اطاعت کند او را و او باید دست از بیعت او
نکشد و اگر بعد از آن امام دیگری آمد و ادعای امامت
کرد و با امام سابق که مردم با او بیعت کرده اند منازعه
کرد بزنید گردن امام ثانی را پس راوی حدیث عبد الرحمن
بن عبد رب الکعبه گوید بعد از این تفاصیل پیش
رفتم و گفتم قسم میدهم ترا بخدا تو خود شنیدی از رسول خدا

ابیطالب را پس بدست اشاره بدو گوش و قلب خود
کرد و گفت از رسول خدا شنید دو گوش من و واعی
کرد و دید و فهمید آنرا قلب من پس باو گفتم
اینک پسر عم تو معویه امر میکند ما را که بخوریم
اموال خود را در میان خود بطریق باطل و بکشیم
خود را و حال آنکه خدا تعالی میفرماید یا ایها
الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل
الا ان تکون تجاره عن تراض منکم ولا تقتلوا
انفسکم ان الله کان بکم رحیما پس از استماع این سخن
ابو عبد الرحمن عبد الله بن عمرو بن العاص ساعتی
ساکت شد پس سر برداشت و گفت در آنچه طاعت
خداوند است

خداوند است اطاعت کن او را و در معاصی مخالفت کن
او را و نیز در مجلد رابع از صحیح مسلم از مجلد مذکور
و کتاب و باب و جزو مذکوره باسانید معتمده
از جریر بن عبد الاعلی از معتمر که گفت شنیدم از پدرم
که نقل میکرد از ابی مجلز از جندب بن عبد الله
بجلی که او گفت فرمود پیغمبر که کسیکه کشته شود در
زیر علمی که بر پا شده است بضلالت دعوه کننده است
بتعصب و یاری کننده است بتعصب پس قتل او قتل
جاهلیت و کفر است و نیز در صحیح مذکور و مجلد مذکور
و کتاب مذکور باسانید خود از عبد الله معاذ عنبری
و او از پدر خود و او از عاصم بن محمد بن زید بن محمد از

نافع که او گفت آمد عبد الله عمر نزد عبد الله مطیع بعد
از واقعهٔ حره و قتل و نهب و زنا هائیکه محمد بن مسلم
و عسکرش بامر یزید بن معویه در مدینه واقع شده بود
پس گفت عبد الله بن مطیع فرش کنید مسند را
برای عبد الرحمن پس عبد الله عمر گفت نیامدم نزد
تو بنشینم آمدم خبر دهم ترا از حدیثیکه شنیدم از
پیغمبر صلعم که میفرمود هر کس خلع و نزع ید کند از
طاعت خدا را ملاقات میکند روز قیامت در حالیکه
نیست از برای او حجتی و کسیکه بمیرد و نباشد در گردن
او بیعتی مرده است مانند مردن جاهلیت و کمرو نزد فقیر ودود
صحیح مسلم در مجلد پنجم روایت کرده است باسناد خود

ابن مثنی

ابن مثنی و ابن بشار و ایشان از محمد بن جعفر از شعبه از ابی مسلمه
او گفت شنیدم از ابی نضره و او گفت شنیدم از ابی
سعید خدری که او گفت خبر داد مرا کسیکه بهتر است از
من که پیغمبر صلعم فرمود بعمار در روزیکه کندند خندق
وای بر عمار میکشد او را طایفه باغیه و نیز روایت
کرده باسناد خود که پیش ذکر شد و نیز روایت کرده
از محمد بن معاذ عنبری و هریم بن عبد الاعلی که ایشان
دو نفر گفتند خبر داد ما را خالد بن حرث و نیز روایت
و خبر داد اسحق بن ابراهیم و اسحق بن منصور و محمود بن غیلان
و محمد بن قدامه و هر یک از این چهار نفر گفتند
خبر داد ما را نضر بن شمیل و او از شعبه و او از ابی مسلمه

کرد فرمود پیغمبر ص بعمار بعد از آنکه بدست مرحمت خاک
از سر و روی عمار میسترد و میفرمود و میفرمود وای
بر ابن سمیه میکشد او را فئه باغیه و در این اخبار
مذکوره در صحیح مسلم فرق عبارتی و لفظی با هم
نداد سوای آنکه در حدیث نضر گفته است خبر داد
مرا کسیکه او بهتر است ابو قتاده و در حدیث خالد
بن حرث گفته است می بینم او را یا ابو قتاده و در
دیگر آنکه در حدیث سابق ویس بن سمیه فرموده و در
حدیث خالد و یا ویس بن سمیه فرموده است و نیز روایت
کرده است باسناد متقدم الذکر باین طریق و خبر داد ما را
محمد بن عمرو بن جبله خبر داد ما را محمد بن جعفر و خبر داد ما را

عقبه بن مکرم عمی و ابو بکر بن نافع گفت عقبه خبر داد ما را
و گفت ابو بکر حدیث کرد ما را غندر از شعبه که او گفت
خالد و اگر نقل میکرد از سعید بن ابی الحسن از مادر
خود ام سلمه که رسول خدا ص فرمود بعمار میکشد ترا فئه
باغیه و نیز در صحیح مسلم در مجلد پنجم گفته و حدیث
کرد مرا اسحق بن منصور خبر داد ما را عبد الصمد بن عبد
الوارث حدیث کرد ما را شعبه از خالد از سعید بن ابی
الحسن و از حسن و ایشان هر دو از مادر خود و او از ام سلمه
رضی الله عنها از رسول خدا نحو مذکور و نیز گفته حدیث
کرد ما را ابو بکر بن ابی شیبه و اسمعیل بن ابراهیم بن عون
از حسن از مادرش از ام سلمه رضی الله عنها از رسول خدا ص

که او فرمود میکشد عمار را فئهٔ باغیه و فرقهٔ طاغیه
و در جمع بین الصحیحین حمیدی روایت شده است باین معروف
که گفته است حدیث شانزدهم از افراد بخاری از صحیح
مسند ابی سعید خدری رضی الله عنه باسناد مقدم
گفت عکرمه از روایت خالد حذا گفت که فرمود بن عباس
مرا و پسر خود علی که هر دو بروید نزد ابی سعید خدری
و بشنوید از حدیث و گفتگوی او پس رفتیم بطلب او
یافتیم او را در باغ خود که مشغول اصلاح و تعمیر باغ
و درختان او بود چون ما را دید ردای خود را برداشت
و دست از کار کشیده شروع کرد تا اینکه کشید صحبتش
بذکر بنای مسجد پس گفت من و سایر اصحاب میرفتیم و حمل و نقل

خشت برای بنای مسجد یک خشت یک خشت بر میداشتیم
و عمار بر میداشت دو خشت دو خشت پس رسید باو پیغمبر
رسول خدا پس شروع کرد بدست مبارک خاک از
سر و روی و لباس عمار دور میکرد و میفرمود وای
بر عمار که دعوت میکند ایشان را بسوی بهشت و ایشان
دعوت میکنند او را بسوی آتش پس گفت عمار
پناه میبرم بخدا از فتنه و نیز در از کتاب و محل گوید
اذان گفته و در حدیث عبد الوهاب از خالد
عکرمه که ابن عباس مرا و پسر خود علی فرمود بروید
نزد ابی سعید الخ گفت حمیدی در زیادت حدیث
و در این حدیث زیادتی مشهور است که بخاری ذکر نکرده است

انوا ایمه الله دیگر در سلسله وده و طرق این حدیث
پس شاید زیادتی بنظر شریف نرسیده یا عمداً حذف
زاید نموده است بجهت غرضی و نیز روایت کرده است
این حدیث را با زیادتی ابو بکر برقانی و ابو بکر اسمعیلی
بالتفاوت دیگر و آن اینست که فرموده پیغمبر وای عمار
میکشد او را طایفه باغیه میخواند ایشان را بسوی بهشت
و میخوانند او را بسوی آتش گفته است ابو مسعود دمشقی
در کتاب خود که بخاری ذکر نکرده است این زیادتی را
ولکن در حدیث عبد الله بن مختار و خالد بن عبد الله
واسطی و یزید بن زریع و محبوب بن حسن و شعبه که
همه اینها از خالد حذاء نقل کرده زیادتی موجود است

و نیز روایت

و نیز روایت کرده اسحق بن عبد الوهاب ثقفی مذکور
و نیز گفته ابن مسعود حدیث عبد الوهاب را که نقل
کرده است بخاری بدون زیادتی بما نرسیده از غیر بخاری
با این طریق تمام شد کلام ابن مسعود و غیر او از اعاظم محدثین
و صاحبان صحاح چنانکه ذکر نمودیم بر اولو الالباب
اضافه مدح یا ذم بعضی اگرچه معلوم است لکن بجهت دفع
توضیح میگوییم مخفی نماناد بر ارباب علوم و مطلعین
بر قواعد علم اصول و منطوق و مفهوم که بر خلاف
مفصله مفهوماً و منطوقاً دلالت بر مدح علی بن
ابیطالب ع و اولاد و اصحابش دارد و بر ذم معاویه
بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و اصحاب ایشان

اما دلالت بر مدح علی بن ابیطالب و اصحاب
و اولادش و ذم معویه و یزید در اخبار داله بر حرمت
بودن مکه معظمه و مدینه طیبه بوجوه اولا آنکه
حضرت امیر مبلغ امر حضرت رسول خدا بود
بلا معارض از عامه و خاصه و بدون آنکه احدی
از اصحاب و سایرین مستمع و مطیع امر او اعم از
اینکه اطاعت کرده باشند یا عصیان و یزید
بن معویه باجماع مسلمین مکه و مدینه را بسردار
مسلم بن عقبه خراب کرده و سوزانیده و بقتل
هفتصد نفر از قراء و هشتهزار نفر از مهاجرین
و اولاد مهاجرین و انصار کشته شد در بین و سیصد نفر از

از صحابه که ایشان عبد الله بن زید بن عاصم و معقل بن
سنان اسلمی و محمد بن عمرو بن حزم و سه روز مدینه و اهل مدینه را
احاطه کرد در لشکر و نماند خانه که اموالش غارت نشود
و مادرانش زنانش سوای سه خانه اول خانه علی بن الحسین
که جمع بنی هاشم در آن بودند و از اشخصی از اهل شام
حمایت کرد و بعد حضرت ایشان اسباب و ثبت زنان
از طلا و نقره باو دادند با صبر او و دیز آنکه قبول نمیکرد دوم
خانه اسامه بن زید که یکی از حمایت کرده سیم خانه
زنی از طایفه حمیر که از طایفه حمایت کردند و بعد
از آن زن از طایفه را برد نزد یزید و شفاعت کرد از ایشان
و یزید شفاعت او را قبول کرد و مدینه طیبه را الحلبیه نامید

وایضاً فقره دیگر حدیث که فرموده هر که دوست بدارد
متابعت کند غیر موالی خود را یا آنکه نسبت داده
شود بغیر موالی خود بالاتفاق از جمله موالی حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد
بنص انما ولیکم الله و بتصریح حضرت رسول بقوله
من کنت مولاه فعلی مولاه و نحوهما از تنصیصات خدا
و رسول صلعم و مخالف امر خدا و رسول صلعم بالضروره معاویه
و یزید و اتباع ایشان بوده چنانکه بعد از قتل عثمان
بلا منازع من المسلمین جمیع صحابه من المهاجرین و الانصار
با حضرت امیر بیعت کردند و ولایت باطنیه منصوصه
بنص خدا و رسول صلعم و صورت ظاهریه حاصل گردید و معاویه

بجای

بجای بیعت انکار کرده و دست بیعت را باطل نموده بدست
تعدی و ظلم و عدوان با شمشیرهای شرفیه یمانیه و هندیه
و نیزه‌های خطیه و کارد و خنجر برافروده و با آن سید در صفین
و غیر صفین محاربه نموده و علاوه بر ضلالت و گمراهی خود جماعتی
اهل شام و عراق و مصر و توابع و لواحق از اضلالت و گمراهی
انداخت و هم داود بن پیغمبر صلعم بیرون برده و فئه باغیه قتله
عمار را بقصد تو بیغمبر جمع کرده و لعن امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب علیه السلام و حسنین علیهما السلام و محمد بن حنفیه و آل اشبه و محمد
ابی بکر را بعد از خطبه جمعه و عیدین و در قنوت نمازها
واجب نموده بجای اقرار بامامت و بیعت و امامت پسر اغوا
مکه و مدینه رعایت کرده مکه را سوزانیده خراب کرده و قتل

و نهب مهاجرین کردند و مدینه طیبه را خبیثه نامیدند و قتل و نهب
مهاجرین و انصار و صحابه و تابعین و فقرا و عباد و زهاد
و اطفال و اولاد ایشان و اباحه حرم و نسوان ایشان نمودند
و باینها اکتفا نکرده حضرت حسین بن علی ع که سبط رسول
و قرة العین زهرای بتول و سید جوانان بهشت است
بعلاوه هجده نفر دیگر از اولاد علی و فاطمه و عقیل و جعفر
و سایر بنی هاشم از ذوی القربای پیغمبر بقتل رسانیدند و اهل
بیت طاهرین و ذراری سید المرسلین صلعم اسیر و دستگیر
باغل جامعه و زنجیر و طناب بسته سر و پای برهنه نمودند
اسرای روم و فرنگ و حبشه و زنگبار و سایر فرق کفار
شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و بالجمله اگر اهل اسلام اهل
انصاف

انصاف باشند مراتب مسطوره پوشیده و مستور نخواهد
بود برایشان زیرا که اینمطالب از ضروریات دین و اجماع
جمیع مسلمین است و از بیانات شرح مخالفت صریح دیگر
احادیث مرویه از قبیل مخالفین مسلمانان و انقلاب
بغیر بود و نیز مسلمین معلوم شد که همه در معویه و عمرو
عاص و یزید و اتباع ایشان مصداق مخالفت همه ظاهر
شده بودند و اما فقره عبد الله بن عمرو عاص که تصریح باسم
معویه و قبایح شده و از شرح مستغنی است و اما فقرات
باقی حدیث بعد مانند حدیث شریف عبد الاعلی از
صحیح مسلم که فرمود هر که کشته شود تحت رایه ضلالت
مرده است مرده جاهلیت و همچنین حدیث عبد الله عمر

که گفته شنیده از رسول خدا که پیغمبر بود هر که منع بدکند
از بعضی ملاقات میکند خدا را در حالتیکه بر او ترحمی
از جهتی و کسیکه بمیرد و نباشد در گردن او بیعتی بمیرد
مردن جاهلیت این دو حدیث بعلاوه اهل صفین و نهروان
و کربلا از اصحاب معویه و عمر عاص و یزید و ذی الجوشن و تتمه
و رؤساء ایشان شامل اهل بصره و اصحاب جمل از زبیر
و مرقوس تبریز میشود بالاجماع بل بالبداهة و الضرورة
من دین الاسلام و هکذا احادیث وارده در خروج عایشه با
و فتنه باغیه بودن قاتلین او و رئیس الفئات بودن
معویه و عمر عاص و همه ابیطالب بدیهی است و اگر کسی
بگوید انکار معلوم میشود که در جنگ جمل و صفین علی

ابن ابی

ابن ابیطالب بر حق و منازعین او بر باطل بوده اند و بجز میگویم
اگر چه این فقره نیز معلوم است و لکن علاوه بر فرمایش پیغمبر
که فرموده است که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و نحو
ذلک از فقرات و علاوه بر این اخبار و احادیث تصریح علمای
الائمه خوارزمی وجوب لعن معویه و امثال اینکه ذکر شد از
فتاوی او و هکذا روایت عبدالله بن عمرو عاص و ذکر امام
حافظ و صاحب مصابیح و روایت احنف بن قیس و غیر
ایشان از ائمه و رؤسای اهل سنت و جماعت که همه تصریح
و توضیح بکفر معویه مینمایند مع ذلک مجال انکار برای
احدی باقی نمیماند بلکه بدون اینها نیز باید علمای
شیعه در صحت وقوع این فقرات صلاح داشته باشند الله

الهداية الى سبيل الرشاد اگرچه
منازعه شهيره وخلافى كه ناشى شد بين عامه وخاصه نزد باب صفينا وغيرها
ام المؤمنين عايشه در بصره وخال المؤمنين معويه در
صفين وغيرهما وخوارج نهروان با حضرت امير المؤمنين على
ابن ابيطالب سلام الله عليه وكرم الله وجهه كه حضرت
امير المؤمنين على ع مظلوم ومحق ومصيب وايشان الهها
ظالم ومبطل ومخطى بودند عقلاً وشرعاً كما گوشنه
بلكه در رتبه كفر ابيطالب بين الفريقين بحد ضروره
رسيده باشد چنانكه محض ياد آورى اشاره
شد تا اينكه آنحضرت بلا خلاف خليفه رابع بود اگر
اول نباشد بقول ما وحقيقت اجماع كه مستند شيعه

در اثبات خلافت شيخين وسيم بانكه مطلق امام در حضرت
ظاهر وواقع شد لا غير ومع ذلك ايشان انهما بغير با او
منازعه در حقش كه امامش بوده نمودند واو را از حقش
منع نمودند وتشريع لعن او را در منابر كردند وهكذا
الخوارج چنانكه ذكر بعض ابيطالب كلها بر سبيل فقصا
مقامات واحوال در مواضع مكرر ذكر شده
پس از كتاب اگرچه نياورده است لكن بآن آيه كفايت ميكند
للنبيه وآن اينست قال الله تعالى وان طائفتان من المؤمنين
اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احديهما على الاخرى
فقاتلوا التى تبغى حتى تفيء الى امر الله الآيات ومعلوم
ومحقق شد بتصديق رسول مختار عليه صلوات الله الملك

المعتمد والحیاه کر قتاله عمار وهم فئة باغیة سیه وهم اصحاب

معاویه از اصحاب علی بن ابی طالب از حد وحصر و عد

بیشتر است وبعض از آنها بخصوص بطریق اشاره ذکر میکنیم

در مجلد ثانی از کتاب شریعة که از مصنفات شیخ ابی بکر محمد

ابن الحسین الآجری تلمیذ ابی بکر بن ابی داود سجستانی صاحب

احد صحاح سته در باب ذکر مناقب امیر المؤمنین علی

ابن ابیطالب ع گفته است وروایت کرده اند از ابی

محمد عبد الله بن محمد بن ناجیه واو گفته است خبر داد مرا

احمد بن یحیی الصوفی واو گفت حدیث کرد ما را حسین

بن حسن اشقر گفت حدیث کرد ما را حسین بن حسن

از علی بن حکیم عبد ع از اعمش از علقمه بن قیس واسود ابن

یزید

بن یزید وان دو نفر گفتند آمدیم نزد ابو ایوب انصاری پس گفتیم

ما او را بدرستیکه خداوند گرامی داشت ترا بواسطه پیغمبر

در زمانیکه وحی کرد بسوی آنحضرت که خوابید بر در خانه تو پس

کرد بدرستیکه مهمان شد رسول خدا در خانه تو فضیلتی که

تفضیل داد ترا خداوند بر دیگران بعد از آن بیرون رفتی

شدی بجهاد ومقاتله در رکاب علی بن ابیطالب

پس ابو ایوب بما گفت خوش آمدید من قسم میخورم برای

شما بخداوند هر آینه وبتحقیق بود رسول خدا ص

در همین خانه که شما هستید در آن و در خانه غیر از او

کسی نبود الا علی بن ابیطالب ع در طرف راست آنحضرت

ومن ایستاده بودم در خدمتش ناگاه صدای در خانه آمد

آنحضرت فرمود ای انس ببین کیست بر در خانه پس رفت
انس و مراجعت کرد و عرض نمود عمار یاسر است پس شنید
از آنحضرت که فرمود بگشا در را از برای پاک و پاکیزه
شده پس انس گشود در را پس داخل شد عمار و سلام کرد
حضرت جواب سلام او را فرمود با خوش آمد و مرحبا پس
از آن فرمود ای عمار زود است که واقع شود در میان امت
من فتنه و اختلاف تا کشیده شود شمشیر و زد و خورد
و جدال و نزاع با شمشیر بین ایشان واقع شود و بکشند
بعض ایشان بعضی را و بیزاری جویند بعضی از بعضی پس چون
دیدی امروز را تو باد با این جوان که در طرف راست من نشسته
یعنی علی ع و اگر دیدی که جمیع امت بیک طرف رفتند و علی

بیک طرف

بیک طرف پس تو برو به راهی که علی بن ابیطالب بان راه رفته است
و بگذار باقی مردم را ای عمار بدرستیکه علی ع رد نمیکند ترا
از راه راست و هدایت ای عمار بدرستیکه اطاعت علی ع اطاعت
من است و اطاعت من اطاعت خداوند است اگر چه این حدیث
برای مؤمن و با انصاف کفایت میکند زیرا که صریح است
بر حقیقت علی بن ابیطالب ع و بطلان مخالفین او و اهل
بصره و صفین و نهروان و غیرها با اینکه قبل از این نیز
احادیثی در خصوص هر یک از اصناف ثلاثه قبل از این ذکر
شد و مع ذلک یک حدیث مختصر دیگر در تفصیل نص صریحه
خصوصاً ذکر میکنیم که بالصراحه از فرمایش حضرت کفر
ایشان مطلع شوی علاوه بر آنچه پیش ذکر شده در ثعلبی

تفسیر آیه شریفه وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس
والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا
کبیرا ذکر کرده است باسناد خود از ابو جعفر محمد بن علی
بن احمد بن ابراهیم وابو العباس عروة بن محمد که گفتند
خبر داد ما را ابو صالح محمد بن عیسی بن محمد گفت خبر داد
ما را محمد بن عبد الرحمن الضبی خبر داد ما را ابو عبد الله
حسن بن عبد الله بن خطیب الرازی خبر داد ما را ابراهیم بن
سعید جوهری خبر داد مرا امیر المؤمنین مامون خبر داد مرا
امیر المؤمنین هرون الرشید خبر داد مرا ابو سفیان بن عیینة از
علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب در قول خدای تعالی
وما جعلنا الرؤیا التی اریناک گفت سعید دید رسول خدا

در عالم

در عالم رؤیا که بنی امیه بالا میروند بر منبر او پس محزون شد پس
وحی شد باو که این دنیاست بر منبر سلطنت و دنیاست دنیوی
میباشد پس برطرف شد حزن او و مراد از فتنه بلاء فی
میباشد پس برطرف مردم بتفسیر ثعلبی و روایت سعید بن
المسیب و نیز روایت کرده است باسناد خود از ثعلبی از سهل
بن سعد از پدرش که گفت دید رسول خدا صلعم در عالم رؤیا
که بنی امیه بالا میروند بر منبر او مانند میمونها پس محزون شد
و دیگر تبسم ننمود و خندان نشد تا وفات کرد و این آیه
در حق ایشان نازل شد و شجره ملعونه بنی امیه است بتفسیر
ثعلبی و غیره از مفسرین و محدثین والحمد لله رب العالمین
پس ثابت شد بکر و کفر و فسوق و عصیان بنی امیه خصوصا

ومطلق مخالفین ومقاتلین امیر المؤمنین علی ع
عموما باین روایات وغیرها که اخذ حصر بر و نسبت
چنانکه بر مصحف پوشیده نیست واگر کسی متمسک
بتوبه ایشان شود مخالف حس و وجدان ادعا کرده
و باطل ورد نیست زیرا که تا شهادت امیر المؤمنین ع
اگر بگوئید توبه کردند و با حضرت بیعت کردند
چنانکه ابن الوسی و بعضی گفته اند میگوئیم پس نزاع
با حضرت امام حسن ع و اصحاب آنحضرت بصلح و دعوی
خلافت وامیر المؤمنینی و لعن امیر المؤمنین ع و حسنین و محمد
ابن حنفیه و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر چه بود و کم
کرد و حجر بن عدی و ذو الشهادتین و دیگران که شهید کرد

واصحاب

واصحاب امیر المؤمنین ع و اولاد او را بامر کرد حسین و یاورانش
یزید شهید کرد و یزید بن معویه بامر که خلافت یافت بود حسین
علی ع و اولاد و اخوه و بنی اعمامش را که شهید و اطفال شیر
خوار بنی علی و فاطمه که هدف تیر بلا ساختند و اهل بیتش که
دختران رسول خدا بودند که اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار
گردانید فی الحقیقه معلوم شد توبه او عقلا و نقلا
واعجباه از درد تعصب که ایشان عاقل را کور و کر یا کند
بیشعور و حرمی کند نعوذ بالله من ذلک و نحمده علی العلم
والعقل والعرفان چون ابتدای مخالفت با امیر المؤمنین
علی ع را معویه کرد و بنای فساد او بر پا کرد انهدا بعض
فتاوی و فرمایش اعاظم علمای شما را در حق او نقل کنم

تا موجب بصیرت و بینائی معاصرین از عامه و خاصه گردد
وبالله التوفیق از جمله فتاوی اینست که عین الائمه خوارزمی
فتوای صریح داده است که لعن معویه واجب بواسطه
دو جهت یکی جهت خروج او از طاعت علی و خلع بیعت
از بیعت آنحضرت و حال آنکه شنیده لعن رسول خدا ص را
بر کسیکه خلع ید کند از بیعت امامی انکار اهل بیت
رسول ص و خلاف ایشان و نصب عداوت و بغض ایشان
و حال آنکه خدا و رسول امر بمودت و دوستی ایشان نموده
غصب خلافت و ادعای امامت خود بعد از اجماع مسلمین بر بیعت
علی بن ابیطالب و حال آنکه پیغمبر ص فرموده که هرگاه بیعت
کرده شد از برای خلیفه و دیگری معارضه نمود با او و ادعا

خلافت

خلافت و امامت کرد بزنید گردن ثانی را و همین حکم حضرت
رسول ص بر قتل ثانی دلیل کفر معویه است بالاثر و لعنش
واجب میشود و در خبر آمده است که پس از شنیدن این عبارت
در قلبم چیزی در حق علی بن ابیطالب ع بواسطه شنیدن
این فقره تا اینکه بعد از مدتی دیدم ثامر و زیاد مرض صعب
عاید گردد
پس در اهل شهر برادر بقصد عیادت پس پدر او آنکه
و نالان است با کمال اندوه و حزن در حالتیکه بیهوش شده بود
روی او پس دست گذاشتم بر سینه او و دیدم شقی و از در
لباس او پس شروع کردم بگریبان چون معویه چشم گشود و مرا
گریان دید گفت من امروز بهترم من گفتم برای این بنت گریه
من با آنکه گریه من برای مطلبی دیگر است که شنیدم از علی

بواسطه کفرش زیرا اگر کافر نباشد
قتل واجب نمیشود پس با وجوب قتل
لعن بطریق اولی واجب میشود بلکه
موافق و اگر بانچه ذکر شد قناعت
نمائی و نص صریح و شاهد صحیح
فصیح بر کفرش بخواهی عرض میکنم
که صاحب مصابیح از احنف بن
قیس روایت کرده است که گفت
شنیدم از علی بن ابیطالب ع که
گفت مجرم و معویه شجره

در خانه که فرموده میمیرد معویه و حال آنکه در گردن او بست
بت و صلیب پس گفت معویه که باز در شیر [illegible] ای بطلبید وا
ای حنیف طبیب امر کرده است مرا بحلب [illegible] و گفته است که
این بت خاصیت انست از آنکه در گردن بنهید از تا شفا
دهد ترا پس من بیرون آمدم از نزد معویه چون چند
قدم دور شدم از آنجا صدای شیون و فریاد مردم
بموت معویه بلند شد و حال آنکه بت در گردن او بود
والحاصل هر گاه ملاحظه میکنیم که بدانیم سبب محبت شما را
معویه و کراهت از سب و طعن او را فکر مر او [illegible] سد
زیرا که نادر دیگر نزد خود پدرش و برادرش اعدا عدو حضرت
رسول و اهل بیتش اصحابش بودند و در اغلب غزوات کفار

جز

قریش با حضرت رسول ص ابو سفیان و اولادش پس وقایع بدر حشر
بودند خاصه در احزاب که زنان خود را نیز آورده بودند و تا توانستند
از عداوت کوتاهی نکردند بعد که عجز پیدا کردند و ذلیل
شدند در ظاهر ایمان آوردند و در باطن کافر بودند چنانچه
خاصیت حال هر یک و اعمال ایشان واضح و معلوم شد و اعمال
خاصه معویه با خلفای ثلثه خاصه با عثمان و ترک اعانت
در روز دار نیز معلوم است و در نزد اهل انصاف ثابت شد
بنا بر این که بعد از اینها با حضرت امیر مؤمنان علی ع کرد آنچه
ذکر شد هر ادنی ان کار او توبه نیز نکرد و حضرت رسول ص
نیز حکم بکفر و قتل و لعن او نموده و علما نیز فتوی داده اند چنانکه
ما تیقن مع ذلک شما او را دوست میدارید خیلی عجب است

ودا هی ندادید مگر آنکه بشیعه منسوب باشد یا آنکه العیاذ بالله
با علی و اولاد او عداوت الجهه داشته باشید شما تقلید
شما و شیما تقلید ایشان کرده باشید بی دلیل
غصب حق اهل بیت رسالت   شمشیر کشیدن و نزاع
کردنش با امیر المؤمنین علی با آنکه پیغمبر فرموده است
بحضرت امیر ع یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و نیز فرموده
در روز غدیر من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و نیز فرموده
یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و بالضرورة
معلوم است حرب با رسول ص کفر است و موجب لعن و بالضرورة
معلوم است که مغاوات و خذلان رسول ص خذلان خداوند

و موجب

و موجب کفر و لعن است با وجود آنکه نفرین مطلق است و عداوت
خداوند و خذلان او نیز همراه نفرین مقید است پس دو رفع
پیغمبر ص لعن کرده است معویه را و در باب منافق خداوند فرموده
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و نیز فرموده است ان الله
جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا پس معلوم شد
وجوب لعن معویه و استحقاق درک اسفل جهنم و در زمره
کفار و با ایشان جمع شد از نص صریح خداوند و آیه
کتمان امامت علی بن ابیطالب ع و حال آنکه بالفرض خلافت
موقوف بر اجماع امت باشد نه چو بکه برای حضرت امیر المؤمنین
علی ع ثابت شد برای ثلثه قبل از او واقع نشده چنانکه
قبل از این بتفصیل خلافت خلفای ثلثه ذکر شده

معلوم شد از فقرات سابقه که خلع یزید از بیعت و انکار
امامت امام موجب قتل و لعن است بجهة لعن
کردنش بلکه تشریع بلکه واجب نمودنش لعن آنحضرت را
و اشخاصیکه از اتباع او بوده‌اند و آنچه از فقره متضمن و حقیقه
او لعن است بلکه لعن کردن اشخاصیکه بیکی امام و تقیه او
ایشان او لباء و سید از جوانان بهشت بوده‌اند و لعن آنان
موجب غضب و لعن خدا و رسول صلعم او و خلق است جهت و دیگر
بدعت در دین و تشریع و ایجاب لعن کسیکه خدا و الله
و رسول صلعم منع از آن فرموده افترا و بهتان بر آنحضرت
نهادن بجهت عثمان و حال آنکه آنحضرت بری و بیزار از او
بالقطع و الاجماع و خدا و رسول صلعم منع از افترا و بهتان

بر مسـ

بر مسلم نموده بلکه منع از غیبت نموده تا چه رسد بامام مفترض
الطاعه ترک یزید کافر و اخذ بیعت ولیعهدی او
از مردم و او را خلیفه گردانید نظر آنکه خودش غصباً و عدواناً
و بدون حق خلیفه شده بود و در مصالحه با حضرت امام
حسن علیه السلام شرط کرده بود که ولیعهد قرار نداده و امر خلافت را
برضا و میل امت قرار بدهد سعی در قتل امام حسن
و بسبب جعده و فرستادن سم زهر او با خطبه او و بعد
از امام حسین علیه السلام برای یزید و وصیت بقتل حضرت امام
حسین علیه السلام کردن و نیز روایت کرده است عبد الله
ابن عمرو بن عاص که گفت در مجلس رسول خدا صلعم بودم که
فرمود لیدخل علی رجل یموت علی غیر ملتی پس ناگاه معاویه

داخل شد و نیز روایت کرده است صاحب مصابیح از
رسول الله که فرمود آنحضرت لیطلعن علیکم رجل من اهل
النار فطلع معویه و از امام حافظ ابو نعیم روایت شده است
باسانید معتبره از ابن مسعود از رسول خدا که فرمود
از برای هر چیز آفتیست و آفت این دین معویه است

در بیان قول شما که طایفه شیعه العیاذ
بالله نسبت با مهات مؤمنان و حرم محترم حضرت
خاتم النبیین نسبت افک و نحوه میدهند ای برادر
نسبت خلاف بشما نمیدهیم و لکن میگوییم اشتباه شده است
اینمطلب بر شما طایفه شیعه بری و بیزار از آنند که
میکنند کسیرا که بجواری و کنیزان و خدمتکاران حرم

محترمه

محترمه مخدره حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم
نسبت افک بدهند بلی طایفه نسبت بعض امهات مؤمنان
نسبت معصیت و نافرمانی و مخالفت احکام خدا و رسول
میدهند بدان ایعزیز که طایفه شیعه و امامیه
حرم مطهر حضرت را بنص صریح خداوند والده و مادر خود
میدانند لقوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه
امهاتهم و نظایر این از آیات و اخبار و فعلی هذا چگونه عقل
تصور میکند که کسی چنین نسبتی بمادر خود بدهد مگر
کسیکه ولد زنا و حرامزاده باشد بلی نسبت افک در زمان
خود حضرت اول دفعه ام المؤمنین عایشه بماریه قبطیه همخوابه
خود و زوجه حضرت داد در وقت وفات حضرت ابراهیم ابن رسول

چونکه حضرت در وفات او بسیار گریه و جزع می‌نمود عایشه
عرض کرد که چه فایده جزع می‌کنی برای پسری که معلوم نیست
پسر تو باشد یا پسر جریج قبطی باشد پس از این عرض حضرت حالت
متغیر شد که حضرت علی بن ابی طالب را فرمود شمشیر خود را
بردار و جریج را هر جا و هر حال یافتی بقتل برسان حضرت
امیر عرض کرد که بمحض ملاقات بکشم یا بعد از تحقیق حضرت
فرمود بعد از تحقیق پس علی شمشیر برهنه بدست گرفته
و بطلب جریج روانه شد بعضی عرض کردند که او را در
باغی دیده‌اند حضرت تشریف برده تا بباغ رسید جریج
چون مطلع شد که حضرت با این حالت بطلب او می‌آید از
ترس پناه بدرخت خرمائی برده و بر نخله بالا رفت چون

حضرت بپای نخله رسید جریج از دیدن حالت غضب آنحضرت
و شدت ترس و سستی لرزید از نخله بر زمین افتاد مستلقیاً
بنحوی که پیراهنش بالا رفت و معلوم شد که ممسوح است و اصلاً
آلت مردی و رجولیت ندارد پس علی دست او را گرفته بخدمت
حضرت رسالت آورد حضرت فرمود یا علی چرا نکشتی او را
واقعه را عرض کرد و بمحض توضیح و معلوم شدن بر اصحاب
در حضور همه پیراهن او را بالا کرده همه حاضرین دیدند که
ممسوح است و اصلاً آلت مردی ندارد حضرت از او پرسید
محض زیادتی توضیح امر بر اصحاب که تو چرا ممسوحی عرض کرد
که رسم سلاطین قبط چنین است که بعضی از خدمه خود را
بجهت رفاقت با اندرون و حرم ایشان و انجام بعض امور و مصالح

خصوصاً قطع آن مرد بی رحلت مینماید و مرا نیز
در زمان طفولیت بامر سلطان بریدند و چون نزد ما
پادشاه بزرگ شدم و در خدمات مادیه و تربیت او
مشغول و در خیال بودم باین آرزو نامی داشت پر بدش
چون خواست او را برسم هدیه و پیشکش و تشرف بهم
بشری شما بفرستد محض خدمتگذاری و از بعلاوه
و عایت احترامات شما را بر پیشکش حضور مبارک
نمود و بین الاقران مفتخر و سرافراز فرمود مرا بدرا اشرف
ملازمت آستانه مبارکه شما و بالجمله این یک فقره بنت
افک مجرم بود که از حضرت عایشه ناشی شد فقره دیگر
در غزوه بنی المصطلق که بحکم قرعه عایشه هم بشرف

بحضرت

بحضرت بود و در یکی از منازل هنگام مراجعت موکب همایون
بمدینه بواسطه فراموشی قلاده و رفتن بتفحص و بعد از
یافتن و مراجعت از ده و حرکت کرده و او تنها در صحرا
مانده در محل خود نشست که شاید کسی بطلب او بیاید
بخواب رفت ناگاه صفوان که از جمله اصحاب و اهل اردو
بود و عقب مانده بود رسید فریاد کرد سیاهی کیستی
عایشه جواب بفرمود و بعد که صفوان رسید تقرا برم آنکه
که حرم محترم حضرت است پیاده شد شتر خوابانید
ام المؤمنین را سوار کرد و خود مهار شتر را میکشید تا
بمنزل رسیدند چون در ورود وقت ظهر وارد منزل شد
منافقین اصحاب و اینکه در بعض فتاوی فضول معروضه و اخال

بودند بنای گفتگوهای نالایق و نسبتهای نامناسب
دادند و موجب حزن و اندوه خاطر مبارک شدند بحدی که
در صحاح و سایر کتب شما و کتب معتبره مذکور است تا آیات
سورهٔ نور در برائت عایشه و عصیان منافقین و اتهام ایشان
حد شرعی و اجراء بر بعض یا تمام ایشان نازل و واقع شد
و دفع تهمت از ام المؤمنین و رفع حزن از حضرت شد غرض از
این دو نسبت افک ندیده و نشنیده ایم که از اسلامیان
نسبت با اهل حرم حضرت داده باشد چه شیعه و چه غیره
شیعه از اینها گذشته چگونه میشود شیعه با کمال عقل و
شعور گمان کنند و نسبت زنا بر پیغمبر ص روا دانند و عصمت کامله
در پیغمبر با آنکه در خلفا و اوصیا واجب بدانند چگونه دامن

حرم او

میشود بتضییع شأن نبوت و وقوع فساد در حرم پیغمبر و قطعاً
آنکه خدا میفرماید الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة
لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلک علی المؤمنین فکیف
بالنبی صلعم و ایضا میفرماید الطیبات للطیبین و الطیبون
للطیبات و الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات
اولئک مبرؤن مما یقولون خلاصه اینست که شیعه مبرا هست
دانا و زیرک و دقیق در امور اند و دلالات آیات قرآنیه و لطیفه
کلام در فصاحت و بلاغت و براعت است بیش از دلالت
مطابقیه ملاحظه مینمایند و دقایق و نکات و کنایات
و استعارات و تشبیهات را بیش از معانی اولیه و حقیقیه
حقیقیه که مطروحه در طرق و شوارع و موضوعه در مساکن

ومواقع است ملتفت بشوند ومفاهیم مواعظ ونصایح لطیفه
چه مفهوم شرط وچه لقب وچه مفهوم صفت وچه غایت
باسبب بهتر از منطوق ادراک مینمایند هیهات هیهات
هیهات لما توعدون العجب ثم العجب که
هنوز بعضی ملتفت بمراتب عقل وکمال وفضیلت واجلال
انطایفه نشده اند باید بطول کلام لازم نیست اگر
ذوی شعور وبصیرت کمی تامل اقوال واحوال انطایفه
نماید از جمله بدیهیات میداند که انطایفه نسبت باهل
خلل صلب نبوت میباشد ادنی نسبتی که منافی عفت
وعصمت باشد نسبت باحاد اهل حرم حضرت جایز نمیدانند
چه زوجه وچه کنیز وغلام وخدم ونحو هن واما تمت ونسبتیکه



انطایفه ببعض زوجات طاهرات بالخصوص حضرت عایشه
وحفصه میدهند چند فقره است اول واعظم انها واقعه
جمل است بااینکه خداوند نهی از خروج ایشان از منزل
فرموده بقوله العزیز وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی وایضا یا نساء النبی لستن کاحد من النساء
ونحو ذلک من الایات که در حقیقه
شان زوجات طاهرات حضرت در عفت وعصمت باید
فوق تصور عقول وافهام کافه انام بوده باشد ودر خلف
حجب واستار عزت ودر تحت سرادق عصمت خداوند
جبار ورسول مختار باشند نه اینکه با چندین هزار نامحرم
بر شتر سوار در صحراها وبلاد دیگر روند وباخلیفه معینه در

مقام جدال و نزاع و قتل و دفاع بر آیند با اینکه مخصوصاً
پیغمبر خصوص عایشه را در حجره خودش و در روز نوبه خودش
بشهادت حضرت ام سلمه سلام الله علیها تعریضاً از این واقعه
خبر داده و نهی فرموده و نشانه اش را نباح کلاب حواب قرار
داده و در شبیکه حضرت عایشه اراده خروج و حرکت
از مکه نموده باعانت و اغوای دو فرزند ناخلف او طلحه و زبیر
آمده است بمنزل همشیره اش ام سلمه و بعد از گفتگو
من باب المقدمه ام سلمه گفت ای عایشه چه اراده داری
عایشه گفت اراده دارم که با من همراهی کنی شاید بواسطه
خروج ما خداوند اصلاح کند امر امت محمد را ام سلمه
گفت ای عایشه بیرون رویم و حال آنکه خود شنیدی از رسول خدا

آنچه را ما شنیدیم ترا قسم میدهم بخداوندیکه عالم بر صدق
تر اگر راست بگوئی آیا یادت می آید یومیکه نوبه تو از رسول خدا
پس من حریره برای آنحضرت در منزل خود درست کردم و آوردم
نزد آنحضرت در حجره تو و حال آنکه آنحضرت متغیر بود محزون حال
گذشت شبها و روزها تا اینکه صدا کنند سگان آبی که
در عراق است و گفته میشود برای آن آب حواب و زنی از زنهای
من که در میان طایفه باغیه است پس دست من از زوجه
و ظرف از دست من افتاد حضرت سر بالا کرد و فرمود چه
میشود ترا ای ام سلمه عرض کردم یا رسول الله چگونه
نیفتد ظرف از دست من و حال آنکه شما متغیر باشید آنچه را
میفرمایید چه باعث اینجور شود که از زن من باشد در

خندیدی پس حضرت ملتفت نشد و فرمود آیا
میخندی یا حمیراء الیا فاین من گمان میکنم که تو از زن
باشی و قسم میدهم ترا ای محمد آیا بخاطر داری که
و تو سوار شتر در خدمت رسول خدا میرفتیم در دهکانی چنین
و چنین و انحضرت در میان و علی بن ابیطالب بود و با ما
صحبت میفرمود پس تو داخل کردی شتر خود را بین انحضرت
و بین علی ع پس انحضرت بلند کرد تازیانه یا چوبی را که
در دست داشت و بر سر شتر تو زد و فرمود اگاه باش قسم
بخدا اگر نیست روز او از دیگر روز نحست بلیه او از دیگر بلیه
اگاه باش بدرستیکه شان چنین است بغض او در دل
ندارد مگر منافق یا دروغ گو و نیز قسم میدهم ترا ای محمد

آیا بخاطر داری که در زمان مرض وفات رسول خدا ص پس ابو بکر
انحضرت پدرت و عمر بعیادت و بود علی بن ابیطالب ع مشغول
اصلاح جامه و موزه و نعلین حضرت رسول خدا ص پس قبل از
ایشان علی ع داخل شد و برداشت نعلین حضرت پیغمبر ص را
و مشغول دوختن و وصله از شد در پشت خانه پس اذن
طلبیدند پدرت با عمر پس اذن داد حضرت بایشان
پس داخل شدند پس ازدخول عرض کردند چگونه صبح کردی
یا رسول الله ص حضرت فرمود صبح کردم در حالیکه حمد
میکنم خدا را گفتند مرا ناچار و لابد هست فرمود بلی
چاره از مرک نیست عرض کردند آیا خلیفه قرار داده کسی را
فرمود نیست خلیفه من مگر خاصف النعل پس چون بیرون

رفتند از حجره دیدند علی ع که مشغول اصلاح نعلین است

ای عایشه همه این مطالب و سرانجام ترا میدانی و شهادت

میدهی بر صحت و وقوع همه اینها مع ذلک میکوشی

خروج کنی بر علی ع بعد از آنچه شنیدم از رسول خدا ص

پس عایشه برگشت بمنزل خود از نزد ام سلمه و فرمود

بعبد الله بن زبیر که برو بطلحه و زبیر بگو من بیرون نمی آیم

بعد از آنچه شنیدم از ام سلمه پس رفت عبد الله و خبر

داد ایشان از اراده وی آنچه که شعبی از عبد الرحمن بن مسعود است

میگوید بعد از این تفاصیل که در اول شب واقع شد

هنوز شب بنصف نرسیده بود که شنیدم صدای عایشه را

و کوچ کرد و این تفاصیل و اکثر از اینها در کتب معتبره شما



مسطور است و بر فرض که هیچیک واقع و گفتگوی ما و شما

در کتب ما و شما مذکور نباشد آیا غیرت دین مسلم قبول

میکند که عیال یا کنیز خودش چنین حرکتی کند و رسوا

میشود مرد مسلمان که زوجه خودش با که برادر زن

او در میان اردوی لشکر در میان دعوی و جنگ حاضر

باشد تا چه رسد بزوجه اطهر غیرت خداوند که فرمود

ان زید الغیور و انا اغیر منه و لا احد اغیر من الله و جهل

طایفه شیعه از شدت درد دین و محبت حفظ ناموس

و عصمت حرم محترم سید المرسلین و کمال دلتنگی از

این حرکت عایشه بر منت اورا میکشید که چرا باید حرم

پیغمبر ص از پرده عصمت خداوندی بیرون خرامد و هتک

اسناد عظمت خدا و رسول فرماید اگر شما نتوانستید
منکر خروج او و جدال و نزاع او شوید نزاعی نداریم چنین
مکابره و انکار بدیهی و اگر میفرمایید این حرکت منافی
عصمت و بزرگواری شأن رسالت و مخالف احکام
خدا و رسول نیست کذلک نزاعی نداریم و الا ای برادر
ما و شما امت حضرت رسولیم و زوجات طاهرات امهات
همه ما هستند چگونه راضی شویم و دلتنگ نشویم
و بپسندیم برای حرم آنحضرت امری را که برای عیال
اهل اسلام نمی‌پسندیم   اختلاف ام
و خواهرش حفصه بروایت صحیح بخاری در مجلد ششم
در کتاب تفسیر در تفسیر قول خدا تعالی و اذ اسر النبی

الی بعض ازواجه حدیثا الی قوله تعالی و ان تتوبا فقد صغت
قلوبکما باسانید خود از ابن عباس رضی الله عنهما
که او گفت بودم من که میخواستم سؤال کنم از عمر در دو زنی
که پشتی یکدیگر کردند بر حضرت رسول خدا پس مکث
کردم یک سال و نمی‌یافتم محلی و موضعی تا بیرون
رفتم با او در حالتی که حج کننده بودم پس چون رسیدیم
بظهران رفت عمر بقضاء حاجت پس گفت بیاور
آب وضو پس آوردم ظرف آب را و شروع کردم که آب
میریختم بر او و در این وقت فرصت یافتم و سؤال
پس گفتم یا امیر المؤمنین کیستند آن دو زن
که تظاهر و پشتی و کمک یکدیگر نمودند گفت ابن عباس

هنوز تمام نکرده بودم کلام خود را اگر گفته‌اند زنان عایشه

و حفصه بوده‌اند و لهذا طایفه میگویند باید زنان مطهره

حافظ اسرار شوهر باشند خاصه زوجات طاهرات که

در خانه نبوت پرورده شده اند و باید مبرا باشند از آداب

ملکوتیه و تخلقات با اخلاق لاهوتیه و جامعات جمیع

کمالات باشند چرا باید ستر پیغمبر را اگر فی الحقیقه اسرار

الهیه است افشا نمایند و بعد از عتاب و مواخذه

پیغمبر ص که چرا این مطلب را که مخصوصا با شما اظهار کردم

بروز دهید بروز داده بود و برای پدران خود گفتند چرا

باید بگویند که شما را خبر داده و ندانند که خداوند خبر

میدهد پیغمبر را و در هر واقعه وحی الهی بر او فرود میآمد

وما ینطق

وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اگر در این اراده ما

مقصریم و این اراده را بجا و بیجا عمدا میکنیم اختیار

با شما است ان شاء الله تقصیر ما را عفو بفرمائید

از اراده ما اینست که چرا باید با رتبت مانند پیغمبر ص

و شناختن شوهر و خواهرهای خود در مقام عصمت و عفت

عایشه نسبت افک و قذف بخواهر خود ماریه قبطیه بدهد

و فرزند پیغمبر ص نسبت بجریح قبطی بدهد یا بگردد معنی

والعیاذ بالله نسبتی که منافی با شان نبوت است بمقتضای

اوایل سوره نور بحضرت رسالت ص بدهد و در زمان

حزن و مصیبت حیرت سبب شدت غضب و ازدیاد

حزن پیغمبر شود و دل مبارک او را زیاده از وفات فرزندش

بتوانند و رعایت شان حضرت بقدر وزنهای عدت
ننماید اگر در اینفقره با زنها مقصریم عفو فرماید
باز بروایت بخاری در مجلد هشتم در کتاب
حیل در باب آنچه مکروه است از حیله زن با شوهر
با نسبت بضره و هووی در مجلد ششم در کتاب تفسیر در
تفسیر آیه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی
مرضات ازواجک اما در تفسیر سوره تحریم باسناد
خود از عبید بن عمیر از عایشه که گفت بود پیغمبر
می آشامید عسل در منزل زینب بنت جحش و مکث
میفرمود نزد او پس من و حفصه توطئه کردیم بر اینکه
حضرت بر هر یک وارد شود بحضرت عرض کنیم خورده

معافیر

معافیر چون چنین عرضی بآنحضرت نمودیم حضرت فرمود
نخورده ام معافیر ولکن بودم که می آشامیدم عسل نزد
زینب بنت جحش پس عود نخواهم کرد بخوردن عسل و بتحقیق
من قسم داده بودم حفصه را اگر خبر بده باین حیله کسی را ابدا
رضایت ازواجت خود را حاصل کنید ولکن در کتاب
حیل حدیث اطول و سندش متصل بهشام بن عروه
از پدرش از عایشه و نسبت سقایت عسل را بحفصه
و توطئه و تمهید حیله و مکر عایشه با سوده اولا و با صفیه
بعد از او قرار داده است که حضرت بر هر یک از دو زوجه
و خود عایشه وارد شده همین نسبت اکل مانجیه را
داده اند علاوه بر آن پس از آنکه حضرت میفرماید نخورده ام

معافیر با بکر حفصه عسل می داد و من اشا میده ام بتعلیم
عایشه بحضرت عرض میکند که کربا ان زنبور عسل آن
برا در درخت عرفط اکر بید بر پستی خورده است و علاوه
بعد از نزول آیه لم تحرم الا بر حضرت ما ان هاهما حرج
انکن لصواحب یوسف و کربا قصد حضرت اشاره
مآیه ان کیدکن عظیم باشد شما را بخدا زنیکه در خانه
نبوت پرورده شود و شوهر خود را پیغمبر و نبوت
شناسد و معتقد باشد چنین حرکت و افعال واقوال
از او صادر شود خود از روی انصاف تامل نمائید
با وجود ظاهر این حرکات و اعمال و افعال و اقوال بعضی
دو زنان را خاصه عایشه و کی حفصه شیعه کراهت
دارند

دارند و باین واسطه مذمت مینمایند از بعضی حیثیات زیاد
خبث دیگر و نعوذ بالله و نبرء الیه از کسیکه خیال حرکت
منافی عصمت در حق حرم و خدمتکاران خانه حضرت
رسالت نماید تا چه رسد العیاذ بالله بافک و بخدا
پناه میبریم از تعصب و قول بی انصاف و نسبت خود
و اعتساف اخوای برادر شما همه عقلاء و اهل مشاعر
هستید اولا با اینکه تنزیه و تقدیس حرم پیغمبر را دو جا
اورده تا خدا فرموده شیعه چگونه چنین نسبت میدهد
ثانیا یکی از اسباب رنجش و ایراد بر عایشه این بود که
چرا چنین نسبت بخواهر زن ماریه قبطیه داده مع هذا
چگونه خود نسبت میدهند ثالثا اگر شیعه نسبت بزوجات

طاهرات حضرت عداوت باخصوصیه بیهنه مبدا شتند
دختر ابو سفیان و دختر حی بن اخطب بهود اولی او قدم
بعداوت و خصومت بوده علاوه بر این اجتماع عداوت
بعایشه و حفصه از میان زنان پیغمبر او السلام علی
من اتبع الهدی و بر مخفی نماند بر اصحاب علم و عرفان
و ارباب معرفت و ایمان و اشخاصیکه بر محسنات
علم بدیع و قواعد بیان متبحر میباشند الشبه خط
در النجم علی الصدر معنوی بخوبی نموده اند کرده اخر
سوره خداوند متعرض دقیقه لطیفه شده است که مرد
دیر کرد انا ملتفت میشوند و قطعا شما ملتفت شده اید
حیث یقول ضرب الله مثلا للذین کفروا امرئة نوح و امرئة

لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما
فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین
و ضرب الله مثلا الی اخره و کذا صفورا زوجه موسی که زنا بر یوشع
بن نون و مع حضرت موسی مقابله و مجادله نمود و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و نسئل الله التوفیق للاهتداء
الی النهج الحق القویم و الصراط المستقیم
ازمراسله شما این بود که ابا نزد علما و امراء امامیه خان
ایشان و منزل ایشان اشرف است با حجره طاهره خاتم
الانبیاء صلی الله علیه و آله
از اینفقره شبهای بر عقل و ابا
و اضداد و افراد ترا و چند و اهست اول انکه شما نسبت کتاب
و اثبات النجا و پناه کرده باشید و خود افراد نجا و عصا

و ضرب الله مثلا للذین امنوا امرئة فرعون
اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة
و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم
الظالمین تا اخر سوره که اگر ملتفت شوید
در معنی خداوند شما را جواب داده است
و دفع ایراد و دفع استبعاد شما و امثال
شما را فرموده که حرم محترم پیغمبر بودن
مناط ایمان و صدق گفتار و صحبت
کردار نیست و کذلک زوجه بودن مناط
کفر و کذب گفتار و بطلان کردار نیست
بلکه با اعتقاد باطل بقیه مسلمین زوجات
طاهرات انبیا باید عفت و عصمت از
زنا و نحوان از منافات عصمت داشته
باشند و ما امان عفتشان بلوث عصیان
گناه الوده شده باشد و زوجات طاهره
حضرت رسالت بتجید تو خلد امیمن
بودند مع مع مع

ایشان کرده باشید زیرا اگر خاطی و عاصی باشند التجا
و پناه چرا بایشان داده و لعل شما از اینوجه جواب بگوئید
که این اقرار از باب تنزل و موافقت با خصم است از قبیل
هذا ربی که از حضرت ابراهیم در مقابل عابدین زهره
و قمر و شمس شده تصدیق شما در این خصوص میکنیم و منکر
اغماض از اینوجه میکنیم و بتفصیل وجوه جواب میگوئیم
شاید بعد از بیان وجوه بعد اینوجه ثابت شود
آنکه اصل دخول ایشان در حجره طاهره آنحضرت دخول
عصیان و مخالف حکم صریح قرآن است زیرا اگر ما تردید
و دوران میدهیم دخول ایشان را در حجره طاهره حضرت
بین وجوهی بعد بیان هر یک از وجوه را منیما نیم و ملاحظه
میکنیم

میکنیم که ببینیم کدام یک از وجوه محتمله موافق شرع است و کدام
مخالف و لعل بعد از تحقیق معلوم شد که از جمیع وجوه
خلاف برده پس میگوئیم که حجره طاهره تا زمان حیات
حضرت مملوک حضرت بوده یا خیر و بر فرض بودن تا فی
بر ملک حضرت بعد از وفات یا خیر و بر فرض ما فی
نماندن بر ملک حضرت آیا منتقل بورثه شده یا راجع
شده است بجمیع مسلمین و از قبیل بیت المال مسلمین
شده است پس اگر بگوئید بر ملک حضرت باقی مانده است
لازم است اذن حضرت و اذن حاصل نشده است و قول
آنکه خداوند میفرماید لا تدخلوا بیوت النبی الا ان
یؤذن لکم و اگر بگوئید ملک ورثه شد یا رجوع به بیت المال

مسلمین نمود میگوئیم با اذن صاحب خانه لازم است برای
داخل شدن واما تصرف مالکانه ودر علاوه
بر اذن دخول دلیل بر تملیک واراده تملیک مال
الملاک لازم است اما صورت اولی ولزوم اذن دخول
بدلیل قول خدا تعالی لا تدخلوا بیوتا حتی تستانسوا
وتسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون فان
لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان
قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما تعملون
علیم وحال آنکه هیچیک از استیناس واذن از دو شق
بالتمامی مسلمین با بعض ایشان نیز حاصل نشده
علاوه بر این تملیکی یا تملکی حاصل نشده از نه لکن

اگر جواب بگویند که حجرتین با اذن وحصول تملیک وتملک داخل
حجره طاهره شده اند زیرا که عایشه وحفصه اذن دخول دادند فرمودند
میگوئیم اذن ایشان ثمر نداد بعلت آنکه اگر منتقل کرده شد
ثمن از اعیان وقیمت آن بزوجات تسعه میرسد وباقی
واحده از ثمنا ورثه را با آنکه بقیه بحضرت فاطمه وحضرت عباس
میرسید علی الخلاف بین فقهاء الفریقین فی العصبة وکیفما
کان ارث هریک از زوجات تسع از ثمن حجره میشود وبا القطع
تسع ثمن حجره مبارک ذراع که قریب نیم وجب شاه باشد نمیرسد
وحال آنکه قامت اشخاص مستوی الخلقه قریب چهار ذرع است
وبعبارة اخری هفت شبر از اشبار خود صاحب قامت وفوق
مالک بودن عایشه وحفصه نقد قبر حجرتین حجره طاهره فرضا

منزل بین زوجات حضرت و دختر با بعلاوه عموی آنحضرت
و بالقطع قسمت و مفروز نشده بود و تصرف هیچیک از
شرکاء در ان منزل نمیتوانند باشد الا باذن همه شرکاء
و حال انکه حاصل نشده قطعاً این در صورت ارث
و اما در صورت رجوع به بیت المال امر مشکلتر و شرکاء
بیشتر و امتناع تصرف اقوی و اجدا و قسمت هر یک از اجزاء او
هم در حوصله مرغی با که جزء لا یتجزی میشد پس چه وجه شرعی
داخل شدند و به چه وجه تصرف مالکانه ممکن شد و حاصل
نظر با بنفقرات که عرض شد وجه مشروع و راه در شیء از
برای دخول شان بنظر نمیرسد و شبهه غصب و عدوان میرود
اگر فی الواقع شما وجهی صحیح در این خصوص دیده یا دانسته باشید

اعلام

اعلام فرمائید تا من قبول کنم علاوه بر این تفاصیل چگونه
تصور پناه و استجاره میشود با این همه عیوب و موانع چنانکه
مذکور شد بعض اینها و اگر عرض شما اینست که شیخین
استجاره و پناه معنوی و باطنی قصد کردند و ملتجی و مستجیر
بروح مقدس آنحضرت شدند بقسیم از التجاء و استجاره
خصوصیت مکان را لازم ندارد بلکه در همه جا ممکن
بود و الحاصل بر حسب قواعد عقل و نقل بنده وجهی برای
استعمال نفهمیده ام لعل شما فهمیده باشید
انکه دخول ایشان و دفن ایشان در حجره طاهره معصوم ع
و صاحبت بود از دواه و دیگر علاوه بر ما سبق چنانکه
مستفاد میشود از آیه کریمه خداوند میفرماید یا ایها الذین آمنوا

لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی کجهر بعضکم لبعض ان تحبط
اعمالکم وانتم لا تشعرون وایضا در آیه دیگر میفرماید ان
الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون پس
معلوم شد که خداوند نهی فرموده است از صدا بلند کردن
فوق صدای حضرت و همچنین نهی کرده است از ندای
حضرت از عقب حجره و یقین است که رعایت ادب و احترام
حضرت و آنچه متعلق بآنحضرت است در حال حیات
و بعد از ممات لازم و امتثال حکم صریح آیات قرآنیه در هر
امت حضرت رسالت لازم و واجب بوده و میباشد حتی
امروز پس بحکم لا ترفعوا اصواتکم صدا بلند کردن جایز
نیست تا چه رسد بخراب کردن قبر و زدن کلنگ و تیشه و معاول

بالای

بالای سر آنحضرت و حال آنکه بمقتضای مفهوم موافق
و قیاس بالاولویه حرام بود خراب کردن قبر و بلند کردن صدای تیشه
و کلنگ و معول زیرا که صدای کندن قبر بالاتر است مثل
دشنام و ضرب نسبت بکلان و لا تقل لهما اف پس
با حصول اذن او و ذریه و سایر مالکین حجره طاهره نظر
بمنطوق و مفهوم آیه دلالت بر حرمت دفن بالاولویه
چنانکه معلوم شد و کذلک بمدلول الذین ینادونک و بالجمله
این فرمایش شما بر خلاف مدعی و مقصود شما نتیجه می بخشد
چنانکه دانستی بلی در صورت التجاء و پناه و استجاره تا حصول
شرایط و رفع موانع مستلزم حمایت و مقتضی عنایت است
و کسی را نمیرسد که پناه برده بحضرت رسالت را باکراه اخراج

استینانه مبادا که آنحضرت جسارت و بی احترامی نماید اعلاماً
عرض شد والسلام ازمراسله شما این بود که
حضرات شیعه واضح نمایند که عمرکشان وعمر سوزان نکنند
اگرچه در این باب اولاً فعل عوام وجهال شیعه بوده است
از قدیم الزمان ومنشاء ومبدأ ابتداء در کتب تواریخ
شیعه ذکر نشده است تا بدانیم مبدأ اینکار که بوده وتاچه
ابتدا کرده است ومقصود ما از این وفاعل این اعمال
وفعل نیز مخفی شده که غرض اصلی بانی این بنا ومؤسس
اساس کدام عمر بوده است چنانکه خود مرتکبین این عمل نیز
تقلید امثال واقران وتاسی بمجهولان وقبیل خود بنا
داعی وباعث دانسته اند چنانکه بسیار از رسوم هفت

مجوس را فعلاً مرتکب اند محض متابعت آباء واجداد از قبیل
ساز و دهل در مقابل مقابر واموات خود واز فتح ان غافلند
ومانند آتش افروختن بالای بامها در شب نوروز عجم وشب
چهارشنبه آخر صفر وآخر سال وشل کرده آب بانزول بالای
پل از بامها اگرچه اندکند ومحو این امور که هیچ یک منوط
بقاعده وشرع بعضی نیست ولهذا بعضی میگویند مراد از عمر عمر سعد است
که قاتل حسین بن علی علیه السلام باشد وبعضی دیگر میگویند
عمر بن خطاب رضی الله عنه خلیفه دوم است ولی بعد از تحقیق
هنوز نزد خواص از شیعه این مطلب محقق نیست والا اگر
فی الحقیقه غرض عمر بن خطاب باشد از دو حال خارج نیست
یا باید بملاحظه امر خلافت باشد یا بواسطه فعلی که از او

نسبت به اهل بیت نبوت صادر و وارد شده باشد و هرکه
از این دو فرقه بر فرض تعلق قصد وارده ایشان بحصول
مقصد ایشان اختصاص بعمر نداده زیرا که در خصوص
زمان خلافت امری حادث نشده بلکه اگر جنایت از مخالف
باشد ابتدای این امر و تاسیس این بنا از ابوبکر شده است پس
باید او اولی و اقدم باین عمل شنیع باشد و بعد از آن
نه عمر و عثمان یکسان باشد پس باید خصوص ابی بکر با هم
بالاشتراک باشد [illegible] اص عمر چرا و اگر امر دویم باشد
باید اغلب اصحاب از زمان بالخصوص عثمان باید مخصوص
ویدوش و عبیدالله بن مرجانه و عمر بن سعد احق باشند
از اعمال باشد زیرا که ظلم ایشان نسبت با آل رسول ص

اوضح و اشهر بلکه قریب باجماع فریقین است و الحاصل حقیقت
امر منشای این تاسیس و بنا معلوم نیست و ثانیا از امر بلیغا و
روساء دیوان باید روساء شرع باقی نمانده زیرا که حکم سلاطین
و حکومت در تمام بلاد بر منع و تهدید بسیار است و جرم
جاری میشود در ایام ماه ربیع الاول و منادی پادشاه
و حاکم در کوچه و بازار ندا میکند و تهدید و تخویف
شدید میفرمایند که اگر احدی مرتکب چنین اعمال شوند بلکه
نسبت بمرتکبین احکام سیاسیه نیز جاری میشود مع
ذلک بعضی از نجبا و عقلا اگر مرتکب نشوند با جهال
هر وسیله و اسباب باشد و لو در پرده و خفا هر قدر
از فرقه هر یک بفعل باید مرتکب میشوند ولی نه در دنیا

شرع و عرف و نزد عقول این و نجباء از عوام و اضعف و نیز

خود شان ملتفت خود نباشند و ثانیاً علی الظاهر

باید صید و منشاء صدور این عمل بر حسب قواعد عقلیه

و شرعیه غرض اصلی و مقصد اولی مؤسس این اساس

و بانی بنا خود شمر و عمر بن سعد بوده زیرا که قتل او در تواریخ

موجوده بدست مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه در بعضی

ربیع اول بوده است و بنا بر بعض تواریخ ادعا و رضا

مختار بن ابی عبیده دو نفر از قاتلین حضرت سید الشهدا

و سید شباب اهل الجنة حسین بن علی علیه السلام

و اولاد امجاد و اصحاب انجاب او را که یکی عمر بن سعد و دیگر

حرمله بن کاهل اسدی باشد امر فرموده که قبل از بریدن



اعضای این دو ملعون را قطعه قطعه نموده بآتش سوزانیدند

با آنکه بعض از اعاظم محدثین عامه نیز مانند ابو مخنف اسفراینی

در کتاب نور العین فی اخذ ثار الحسین و الشیخ الجلیل

جمال الدین سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص و لکن شیخ

یوسف ذکر سوختن را متعرض نشده با آنکه تفصیل قتل

اکثر قتله و خاذلین حضرت حسین بن علی ع را با خصوص و

و اجمال متعرض شده لعل ترک این فقره نیز بواسطه قصد

اختصار باشد و بالجمله چون قتل و حرق عمر بن سعد

در این ماه بوده شاید باین واسطه از این دو رسم شده باشد

که همه ساله در مثل این روز تجدید این عمل و اینجا ملتزم شوند

بجهت تشفی و تبرید قلوب از اثر مصیبت نمایند جوانان

بهشت واولاد واصحاب و نهب اموال و سبوح داری و اهل

بیت رسول خدا و کرد ابندن دد کرچه و باذا دفعلیهم اللعنه

والعذاب من الآن الی یوم الحساب   ای برادر

مومن با انصاف اگر فی الحقیقه مرشما مقید بهوای

نفس نباشید و فی الحقیقه دردمند باشید باشید و از قبیل

اشخاص نباشید که یومنون ببعض الکتاب و یکفرون

ببعض چرا باید سیر او علانیه اظهار حزن و اندوه

ودلتنگی نمائید از اینکه جمعی از عوام نادان کریه وجهه

اعتنا بافعال و اقوال ایشان نیست چون با کفنه

میسوزانند با اسم عاشق و میمود بدون اینکه صیحه

برای این اسم معلوم باشید با اینکه قصد صیحی قصد بروزش ایشان

محقق

محقق موضوع نخواهد بود و بر فرض تحقق موضوع در خارج

این عمل مستلزم اثر و ترتب اثر بر موضوع خیالیه ایشان نیست

واصلا اظهار حزن و اندوه و مستبدع و ملبس و قبیل

ونهب واسر و حرق در باب رسول خدا و اولاد که انجمن

وسوزانیدن قلب منبر او نمیشوید مگر نفر موره آن ست

پیغمبر بضعه بن بخاری در کتاب مناقب در باب مناقب

قرابه رسول خدا هم و در باب   رسول و در باب مناقب خاصه

فاطمه ع فاطمه بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی و در جائی

من اذاها فقد اذانی چنانکه تمام خبر و محل از سندا

در جواب سید محمود افندی الوسی ذکر شد و در مجلد پنجم

از صحیح بخاری در ضیافت فاطمه از عروة بن دینار از عایشه

و در مجلد هفتم در کتاب وصایا نیز از عروه بن زبیر از عایشه
و کذلک در مواضع دیگر از آن و در سایر صحاح و کتب
معتبره در باب مطالبه فدک و خمس خیبر از حضرت [illegible]
در حدیث طولانی که آخرش در حدیث اول این است که
فابی ابو بکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا فوجدت فاطمه
علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت
بعد ابیها رسول الله صلعم ستة اشهر فلما توفیت دفنها
زوجها علی ع لیلا و لم یؤذن بها ابو بکر الحدیث و در حدیث
ثانی این است فهجرته فاطمة ع فلم تکلمه حتی ماتت و ما
عهد کردیم در اول رساله که از غیر صحاح و کتب معتبره
شما حدیثی نقل نکنیم و از این کتب نیز با بحثهم حدیثی

نبینیم

نبینیم نقل نکنیم لهذا نمیگوییم در خانه اش را سوزانیدند
یا بازو و پهلوی مبارکش را شکستند یا سیلی بصورتش
زدند یا محسنش را سقط کردند لکن بعد از صریح این
دو حدیث محزونه و غضبناک و مکدر شد از ابی بکر یا
دیگران و بفرمایش صریح رسول خدا صلعم کسیکه او را
محزون کند یا بغضب بیاورد یا اذیت کند حضرت
رسول خدا صلعم محزون نموده و بغضب آورده و اذیت کرده
چرا اصلا استدعا و التماس نکنید که رابطه حزن
و غضب و اذیت فاطمه ع پیغمبر خدا صلعم محزون
و غضبناک و اذیت نکنید و کذلک ای برادر محزون
مشو برید از غبار دنیا خیالیه هوائیه و محزون نمیشوید

از اینکه امیر المؤمنین علی ع با اینهمه فضایل ومناقب
وسبقت در اسلام وثبات در غزوات وجهاد با کفار
وتحمل صدمات در رضای خدا ورسول ص از دیگران
اصحاب پیغمبر ص بی احترام وبی اعتبار باشد چنانکه
در ذیل حدیث اول از دو حدیث کیفیت فاطمه ذکر شده است
ونیز محزون نمیشوید از اینکه علی ابن ابیطالب ع کار دین بانجائی
برسد که معویه در مقام طعن بانحضرت در جای مکتوبی که
با ابو مسلم خولانی فرستاده بنویسد بانحضرت جلست فی
بیتک کانک نبی منتظر الوحی وقاد بحمایل سیفک
کالبعیر المخشوش الخ وایضا محزون نمیشوید از اینکه
معویه بجائی برسد که شریع با کم حکم وجوبی بکند بر لعن

حضرت علی بن ابیطالب ع وحسنین ومحمد بن الحنفیه ومحمد
ابی بکر وما الان اشنبه برمنابر بعد از خطبه جمعه وهکذا
در قنوت نمازها ومجالس سب ولعن کنند وانحکم چنان
نفوذ پیدا کند که مثل نماز وخطبه جمعه واجب شمارند
ومعمول دارند در جمیع بلاد تا زمان خلافت عمر عبد
العزیز رضی الله عنه تا اینکه او با آن همه شقاوت رفع این بدعت
ملعونه نماید از بعض بلاد ودر بعض دیگر از بلاد باقی
بود تا زمان خلافت بنی عباس مع هذا اینکه احدی نسبت
بمعویه کفر زندیق فسق یا غیره وکشند کان عمار یاسر است
بد کفین وسب ولعن سهل است بلکه ملامت ومنع
ومذمت بر این عمل شنیع را جایز نمی شمارند والقصه کسی

محزون نمیشود از اینکه خود معویه با امیر المؤمنین ع
واصحابش با کبر با اصحاب پیغمبر مانند حجر بن عدی کندی
واصحاب صالحین او بعد از عهود وایمان مغلظه
ومانند عمرو بن الحمق الخزاعی صاحب رسول خدا ص
وامثال ایشان از بنی حضرمی وغیر ایشان از دوستان
علی بن ابیطالب ع واصحابش وکذلک با حضرت حسن ع
ابن علی علیهما السلام انچه کرد از منافیات احکام
خدا ورسول ص واز انچه پسرش یزید با حسین بن علی ع
واولاد وعیال واصحابش کرد که همه بحد تواتر بالکه بحد ضرورت
رسیده است وکذا انچه بقیه خلفای بنی امیه وبنی
عباس کرده با اولاد وذریه رسول خدا ص که همه بحد تواتر

وضرورت

وضرورت رسیده چنانکه هشام بن عبد الملک زید بن
علی بن الحسین ع را بعد از قتل وصلب او را سوزانید
وکذلک سایرین با سایرین که اغلب ابنیه ومنارهای
که بنی عباس سادات واولاد رسول زنده در میان
بناها گذاشتند الی الان در بغداد ونواحی بغداد
موجود است عزت واندوه اظهار نمیکنند وبقا علانیه
این ظلمها ملامت ومذمت نمیکنند بلکه دوست
اگر ببینید که کسی ملامت ومذمت کند فاعلین این
افعال را ملکه رنجیده میشوید وبد میگوئید که اشخاص آل
رسول بقدر چوب وسنگ وکهنه کر بخیال جهال
نسبت با مریکی از صحابه یا خلفا داشته باشد مردود نما

قید نداده مگر پیغمبر صلعم نفرموده است انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا مگر
نفرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها غرق مگر خداوند در کلام
مجیدش نفرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مگر خداوند در حق ایشان
بحضرت رسول نفرموده قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم
ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین مگر در حق ایشان ویطعمون
الطعام علی حبه الخ بلکه تمام سوره هل اتی نازل نشده
باجماع فریقین مگر خدا نفرموده وآت ذا القربی حقه مگر

خدا نفرموده

خدا نفرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی خلاصه
اگر آیات واخبار صحیحه اجماعیه متواتره متعلقه بمطالب را
که احدی از فریقین مجال انکار ندارد بخواهم نقل کنم
اینمختصر کتاب مبسوطی میشود واز برای منصف [?] اینقدر
اقل از اینهم کافیست وکذلک ظلم ظالمین ایشانرا
نیز آنچه مجددا لازم باشد ضرورت رسید اگر بخواهم مفصلا
بنویسم کتاب مبسوطی بنی کفایت نمیکند وهمه را از طرفین
اگر تتبع در کتب معتبره وآثار خود داشته باشید مییابید
چرا منافق نمیشوید وچرا محزون نمیشوید مگر در عترت پیغمبر صلعم
فرقی میان شیعه وسنی میباشد مگر هردو امت پیغمبر صلعم
نیستید بلکه اطاعت اوامر الهیه مگر فرقی مابین شیعه وسنی

هست برادر من شیعه عداوت شخصی با کسی نیست که هزار و سیصد

سال پیش بوده‌اند ندارند و اخلاص بهوای نفس نیز

با کسی ندارند اگر بحد ضرورت رسیده باشد حتی در کتب شما

سلوک و رفتار بعضی از طالبین دنیا و ریاست و بعضی ضمن

از خدا و حضرت رسالت بنده با شما چه دشمنی باید

با اهل هزار و سیصد سال قبل دارم وفقنا الله و ایاکم

لما یحب و یرضی و بالجمله والله المتعال المدرک المشفق

الذی فلق الحبه و برء النسمه که کسب جمیع علوم

بلا استثناء نمودم و تتبع جمیع مذاهب اسلام با که مسائل

و دلائل هر طایفه اهل اسلام علماً و عملاً و نظری و اجتهادی

و تحقیق کردم بنحوی که اهل هر مذهب مرا از ایشان در طریقه

خود اذعان

خود اذعان و اعتراف نموده و مینماید زیرا که اهل هر مذهبی

مطالب علمیه خود را نزد من تلمذ و تحصیل نموده و مینمایند

حتی اهل سنت و جماعت چه اهل شریعت ایشان و چه

اهل سلاسل طریقت ایشان مانند بکتاشی و قادری

و رفاعی و نقشبندی و نظایر ایشان مع ذلک کلمه نقد زیرکه

بواسطه استقصاء و تتبع در صحاح و کتب شما اثبات

حقیقت مذهب شیعه و دفع شبهات وارده بر ایشان

کردید برای حقیر از تعلیم و تعلم هیچ علمی و تتبع در هیچ

کتابی اثبات این مطلب و دفع شبهات از من نبود حال

هم تعصب ندارم بدون فهمیدن شما را اگر آنچه در

این رساله عرض شده در این مطالب برای شما شبهه باقی

رعایت ایشان ننموده چنانکه دانسته وخواهند دانست
عرض میشود که شما استدلال ومناظره وقواعد
منطقیه است زیرا که اولا این آیات دلالت بر مدعای شما
ندارد زیرا که اگر شیعه مطلقا منکر فضیلت اصحاب رسول
باشند احتمالی در بعض آیات مرقومه میرود که داعی شما
باشد ثانیا آنکه اگر شما بفرمایند که مطلق هر که صحبت
حضرت رسالت مستحق این تمجید است باید غلو ندارد وحال
آنکه کلیت از طرفین ممنوع است نه شما میتوانید بفرمائید
همه خوب وممدوح خداوند وحضرت رسول اند ونه
شیعه میگویند همه مطرود ومغضوب حق تعالی اند
کلیه سالبه یا موجبه بلکه جزئیه موجبه یا سالبه ولکن

استدلال باین آیات که موهوم باشد برخلاف قاعده است
صح

باشید زحمت کشیده تشریف بیاورید بنشینیم بدون
تعصب وعناد با کمال نظر برادری وانصاف صحبت کنیم
تا دفع شبهات بشود والسلام خاتمه در بیان دیگر و
واختصار در صدد جواب آیات مرقومه در خاتمه
مراسله شما بر آمده وانرا خاتمه رساله قرار داده
در بیان جواب از آیات مذکوره در عریضه مدرس و
واستشهادش بان آیات بر فضیل اصحاب رضی الله
عنهم چون ایشان آیات را در خاتمه عریضه بود حقیر نیز بجهة
مطابقه جواب با اصل عریضه چنانکه در باب وی رسم
معمول داشته ام برحسب قواعد فصاحت ورعایت
مقتضای حال وبمقتضای قواعد مناظره اگرچه در سر همه

رعایت

طبیعیه و بسیار دور از ما نحن فیه مقید نیست از طرفین

باکثر قضیه شخصیه لازم است زیرا اگر محل نزاع اشخاص معین

معین معلوم شد و از برای شیعه راه است که لازم آید اوسع

از اهل سنت و جماعت زیرا اگر نقص صریح در مقام بلی

اثبات کلی کفایت میکند و اینقدر از دلالت آیات

و اخبار در احادیث منقوله از صحاح و تفاسیر ثابت است

جماعتی از صحابه نقل شد در فقرات سابقه مثلا

اگر کسی بگوید ده نفر معین از اهل پاره و کرمان تنها

با نیز فاسقند و اخبار متواتره صحیحه نیز رسیده باشد

بر فسق جماعتی عموما از اهل آن بلد با میتواند راه

مدعی اول که فوق ده نفر را ادعا نمود بعنوان مدح شرعی

با علماء با خدا و رسول ایشان از خوبی از ولایت و اهلیت ارشاد لابد

نماید بر خوبی آن ده نفر با باید دلیل خوبی آن ده نفر را

با اسامی آنها و اشخاص معین از قول مخبر صادق و حکیم حاذق

ذکر کنند فعلی هذا مفروض که لااقل این آیات رجالات

قدر صحابه شیعه میگویند دخول اشخاص معین باشد

که تا زمان وفات مخالف ایمان و مصاحبت و منافی

انصاف و عدالت از ایشان بظهور نرسیده باشد

و با اجماع از عامه و خاصه تمام مؤمنین بخیریت

و مدد دیگر صحبت بر صفت ایمان و عدالت باقی

نمانده باکثر بنص صریح آیات و صحیح از اخبار

بسیاری علاوه بر فسق مرتد و کافر شدند که اگر

چنانکه قبل از این بیان بعضی را نمودیم این جواب مختصر

از آیات شما تفصیلی اما از آیه اول که

تا اینجا که شما ذکر کرده باشید اغنی الی صراط مستقیم نزولش

در ذم کفار و منافقین است که طعن بر رسول و اصحابش

میزدند بسبب انحراف از قبله با آنکه بعضی گفته سابق

سیقول برای استمرار قول ایشان است در مستقبل

و بنابراین باید این آیه قبل از قول سفهاء از یهود

و نصاری و منافقین از اصحاب مانند عبد الله ابی سلول

و اصحابش نازل شده باشد و اشاره بکفر و نفاق ایشان

باشد و ذکر آیات و منافقین و واقعه زید بن ارقم

مثل از این بوده و بالجمله از سیاق آیه قول مفسرین معلوم

میشود که خداوند خبر داده است از حال منافقین

و کفار که بعد از انحراف شما از بیت المقدس چنین

میگویند تو نیز ای پیغمبر در جواب ایشان چنین

فرمایش کن و این نهایت مدحیکه شما میتوانید

در این آیه ذکر نمائید برای اصحاب یهدی من یشاء الی

صراط مستقیم است اولاً میفرماید هدایت میکند هر کرا

بخواهد البته بنده نیز میگویم خداوند هدایت میکند هر کرا

بخواهد ولو سی سال بعد از این اولاد یهود و نصاری را

بلکه ولو بعد هزار سال بعد و اولاد هزار دشمن و ضلالت بعد

چه دخلی بموجودین زمان خطاب دارد تا بنا آنکه حجت

یعنی هر کرا بخواهد شما هر جا باشد آنکس کیست و دلیل بر تعیین

حیثیت بر فرض تسلیم و تعیین من آباء و در خود صحابه
ما بین آیه و دلالت بر دعوای ایشان میکند و نه اگر
معلوم میشود تا زمان نزول این آیه مهتدی بنبوت بوده اند
و در ضلالت بوده حال میفرماید هدایت میکند خدا هر کرا
بخواهد و حال آنکه قطعا و ظاهرا و باطنا چنین نبوده
و نسبت چه دلالت داده بر این فقره که شما فرموده اند
مطابقه است یا تضمن یا التزام مفهوم است یا منطوق
بادی خیلی عجب است از شما که زیاده از هزار آیه
مدح صریح واضح اصحاب را گذاشته و باین آیه
استشهاد فرموده اند لااقل از اینکه آیات بعد
از این آیه مانند کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا

شهدا

شهدا علی الناس الآیه و کذلک کنتم خیر امة اخرجت للناس
الخ و نحو این آیات واستدلال نمایید و ایضا از سیاق
دو سه آیه بعد معلوم میشود که از جمله قائلین ما ولیهم
عن قبلتهم الخ بعض مومنین بوده اند و نیز اگر بعد
وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع
الرسول ممن ینقلب علی عقبیه اگرچه امام حافظ محمد بن
اسمعیل بخاری متعرض شده است منقلبین علی
عقبیهم چه اشخاص بوده ولی سایرین از علمای تفسیر
ثعلبی و نیشابوری و زمخشری و مسلم و ابوداود سجستانی
و ابن مغازلی و عبدالله بن احمد بن حنبل و امثال ایشان
بعضا ام کلا اجمالا و تفصیلا متعرض بعض اینها

شده اند واز اینها که ذکر شد عبارت خود جناب عالی
که عربی مرقوم فرموده دلت الآیة علی ان النبی والمهاجرین
والانصار الخ اولاً معلوم شد که این آیه اصلاً دلالت
بر این مطلب ندارد و در تفسیر همین آیه در صحیح بخاری
حدیثی مذکور است که این بعض اشکالات دارد ولهذا
برای مناسبت اورده اگر میل دارید شما خود رجوع نمایید
ثانیاً نذانستم عبارت شما که فرموده اید بامر الله فهدایة
منه الی دین الاسلام فهدایه چه نسبت عطف تفریع دارد
با غیرهما ومدخول فا مجرور است نه عطف بر امر که هو
الظاهر یا مرفوع است بر ابتدائیت وهر یک با تقریر نباشد
با اشکال استلزام الاول فان اقتضائه ان یکون الامر

تعرض

مغایر الله باشد یعنی که اول امر کرده باشد بعد هدایت
وحال آنکه قطعاً تغایر نیست بینهما بلکه امر عین دیگری
زیرا که هدایت یا ارائه طریق یا ایصال بمطلوب وهر یک حاصل
با امر الله است وعین اوست لا غیره واگر تفریع باشد و رفع
هدایت خوانده شود عیوب دیگر دارد وقطعاً شما قصد
نکرده اید انشاء الله واما آیه تا نیستها آخر سوره بقره
(وغیر مؤمنین ... مصطفین ...)
دلالت بر مدح رسول ص دارد نه بر قوم هر یک که ایمان اورده
باید رک صحبت کرد چنانکه در بعض آیات همین سوره
وغیر ان خبر میدهد خداوند از حال بعض مؤمنین بلفظ
چنانکه میفرماید قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن
قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم الآیة وانهم اذا جاءکم

الله الا ان یکون الرب تعجبا
کقوله ونادی نوح ربه فقال
ندائه عین القول والرجاء عین النداء
صح صح

قالوا امنا وقد دخلوا بالكفر وهم قد خرجوا به وانهم واذا لقوا
الذين امنوا قالوا امنا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا
انا معكم انما نحن مستهزئون وانهم ومنهم من يقول
ائذن لی ولا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحيطة
بالكافرين وانهم ومنهم من يلمزك فی الصدقات فان اعطوا
منها رضوا وان لم يعطوا منها اذا هم يسخطون علاوه بر آیات
واخبار بسیار که قبل از این اجمالا علماء اجماع و نقل اکابر شما
در تفسیر و نکوهش بعض صحابه نقل کردیم ولایت فضیلت
بعض صحابه و جلالت قدر ایشان ابعد من الثریا و اما باین
من الانس است و هرگز مسلم عاقل شیعه باشد نفی فضیلت
جمیع اصحاب نموده باشیم اثبات فضیلت جمیع نموده اند نفر اشد



پس استشهاد باین آیات بنفع بحال شما و ضرر بحال ما نداده ماییم
باین آیات استشهاد میکنیم برای مدعای خود وهكذا الآيات
الباقیه زیرا که هیچیک مخصوص اشخاص معلومه نیست تا بتخریجها
منکر ایشان باشیم یا نتوانیم در نفی مدعای خود باینها
استدلال کنیم ولکن انحصار ما استدلال بآیات و اخبار در وهم
بعض اصحاب نمودیم صریح در مدعای ما بر روایت تفسیر و صحاح
صحاح شما نصیحت در قول ما نموده اند و با بینه و برهان صحیح
صریح در مدعای ما بود و لهذا مدعای ما ثابت و مجهول مدعا نزاع
ولا معارض منظر فیکم وهو المطلوب بحمد الله خود شما عالم
و فاضل و البته مطلع بر دلالت آیات و نزول آنها هستند
اگرچه بعضی که در کتب ما از صحیح مطالب شده است در کتب شما

نشده الا قلیلی که شما اکثر اینها رجوع نمائید با کتب معتبر بعض

ابا و اجداد اکر بکتب ایشان بالانصاف ملاحظه نمائید شما باین قسم شود

در قولش میکنید با تهمت رفض یا اعتزال یا ضعف و امثاله

رسند شما با افترا و تهمت رد امید او بد و اکر بخواهیم

آیات معارضه مطلب شما را ذکر کنیم این رساله کفایت نمیکند

واز برای اثبات مقصود انچه ذکر شد کافی است و اما

انچه از آیات فتح ذکر شده که اول مراصحاب و مخالفت ایشان

در غزوه حدیبیه از بابت صلح حضرت با اهل مکه و سوق

هدایه و بدن و محل شدن حضرت و رجوع انحضرت و وصول

بمسجد شجره و ندامت مخالفین از اصحاب و توبه ایشان

و وقوع بیعت رضوان و تجدید ایمان مقصود بر آیه

لقد رضی

لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره هم بودند

ذوی العلم والعرفان معلوم است غایة الامر از حال ایشان

خبر شد اکر بعد از آن تجدید خطا و فسق و مخالفت

از ایشان مشهود نمی شد و حال انکه شد فی موارد عدیده

کما لا یخفی هم در حال حیوه حضرت و هم بعد از زمان حضرت

ولکن عجب از این است که معاویه جد اغلب موالی خود و یزید

و پدر او و بنی اعمام و عمه و امثال او و اتباع ایشان که همه

و مفسد و منازع و محرک کفار بر قتال حضرت رسول مختار

بودند و بعد هم شبهه در ایمان ایشان حاصل شده و بعد هم

بوسایطی که از روایات صحیح بخاری و غیره معلوم شد

مشمول حکم لعن و قتل و ضرب عنق شد از جانب حضرت رسول

وایضاً متواتر اخبار و آثار صحیحه عامه و خاصه حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام با ایمان بالغ شد و بعد از لمح بصر کافر
نشد و در هیچ غزوه فرار نکرد اول اینکه ابوبکر و عمر فرار
کردند و کافر شدند و ایضاً اعلم و افضلهم علی و در حق او فرمود
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و لا فتی الا علی لا سیف
الا ذو الفقار و آیه تطهیر و منزلة هرون من موسی و ولیکم
و اولی بکم من انفسکم و انفسنا در مباهله و یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و غیرها که این مسائل در دفترها
کفایت جمع و احصاء آن ندارد در حق او بود و مع ذلک معرفت
او را لعن میکنید شما که در بهشت بروید و جای ملامت حاجت میکنید
و عجب میخواهید و اکثر العباد بالله عالم یا جاهل از شیعه باور

بکوید

بکوید یا لعن کند با دلائل و براهین از آیات و اخبار و احادیث
و مخصوصه در صحاح شما که درج میشوید و معتمد و مسند احمد
انقضت اذنا و اقبلنا حجارا و لم نغضب للقائلین جاودیم
هذا شیء غریب بل انه لشیء عجاب و السلام علی من اتبع الله
و رسوله و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله و اصحابه
و التابعین خلاصه بسنیکه با شما اثری دارد و کتابی و دینی ادری
از دنیا و ما فیها و انتظار مرگ چند مرا اسلام شما را اوراق خراب
اصل اگر در ایشان دیدیم اسلام و انتم ایمان و انصاف از کلمات
شما نمودیم و غایب است اخلاق من بالحق شما پیدا کردیم و فضاحت
و خوف دینی دارید نه بدیم که عشری از معشار و اندکی از بسیار
ما که قطره از دریا دارد تا شما عرض کنیم که تا شما ... عالم

... احببت بطریقة آبا و اجداد دین بهره نماند و حقیر هم
عند الله والرسول مردود کار و ابراد شما نباشیم و ازبرای
شما و امثال شما از طالبین حق حظی بربنده نباشد
و زیاده از این رساله اگر میل بتحقیق بعض مراتب و اطلاع
بر تفاصیل مطالب دارید ان شاء الله رساله فوائد
و در رد رساله الاهیه ... سید محمود افندی آلوسی مفتی دار
السلام بغداد مطالعه نموده مطلع شوید والسلام
علیکم و علی من حضر لدیکم من اخواننا المؤمنین و رحمة الله و برکاته
استدعا اینست که ان شاء الله بعد التاریخ برخلاف ماضی
رسم مودت و اتحاد را معمول دارید و نگارش مراسلات
و اعلام احوال سلامتی و مهمات لازمه مسرور و ممنون فرمائید

والحمد لله والصلاة على محمد وآله واصحابه ...
وقد وقع الفراغ من تسويده على يد مؤلفه الفقير الفاني
محمد ... الطهراني في ثلث الاول من الليلة الثانية
من الاسبوع الرابع من الشهر التاسع من السنة السادسة عشر
من العشر الاول من المأة الرابعة
من الالف الثاني من الهجرة
١٣٠٥
في ٢٢ رمضان



